

عقاب



ارگان تئوریک - سیاسی سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان

Theoretical & Political Organ of Marxist-Leninist Organization of Afghanistan (M.L.O.A)

اسد ۱۳۹۱ (آگست ۲۰۱۲)

سال اول

شماره چهارم

درین شماره می خوانید:

- سرمقاله.....صفحه (۱)
- دطالبانو جگړه یوه د ملي مقاومت جگړه نه ده!..... مخ (۴)
- در باره تشکیلات پرولتری..... صفحه (۱۱)
- به فقر و گرسنگی کشاندن توده ها حربه سیاست استعماری است!..... صفحه (۱۵)
- سلسله دروس مترقی اندیشه پیشرو عصر: درس شماره ۲..... صفحه (۱۷)
- پیام های ارسالی و دریافتی..... صفحه (۲۰)
- پیام های ارسالی و دریافتی به انگلیسی..... صفحه (۲۱)

تمدید حضور نظامی امریکا یعنی تداوم اشغال افغانستان!

استعمار و امپریالیسم پس از اشغال و مستعمره سازی کشورها، در صورت نبود یک مقاومت مسلحانه مردمی، برای "قانونی" ساختن و تداوم اشغال، با رژیم های دست نشانده در مستعمرات "توافقنامه های استراتژیک" امضا می کند و پایگاه های نظامی برپا می دارد. استعمارگران انگلیسی، فرانسوی، اسپانوی، هالندی، پرتگالی و... همه با مستعمرات شان چنین کردند. سوسیال امپریالیست های شوروی در آغاز تجاوز به افغانستان چنین توافقنامه ای را با رژیم مزدور ضد دموکراتیک "خلقی- پرچی" امضا کردند؛ ولی مقاومت مسلحانه مردمی فرصت ادامه کار را از آنها گرفت. امپریالیسم امریکا در این رابطه ید طولاتری دارد و تا حال کشور های زیادی را با امضای "توافقنامه ستراتیژیک" و ایجاد پایگاه های نظامی در اشغال خود درآورده است. به قول "ستیوان میزاروش" فیلسوف و تحلیلگر معاصر "ایالات متحده امریکا لا اقل شصت و نه کشور را از طریق استقرار پایگاه های نظامی خود در آنجا ها اشغال کرده است". در افغانستان نیز میخواهد همین کار را بکند.

هنگامی که "توافقنامه ستراتیژیک" بین امپریالیسم امریکا و اداره پوشالی مستعمراتی افغانستان، امضاء شد، مسأله احداث پایگاه های نظامی در آن توافقنامه ننگین و خائنه به صراحت و مشخصاً مطرح نه شده بود. فقط تلویحاً گفته شده بود که این موضوع در سند دفاعی جداگانه موسوم به "موافقتنامه دو جانبه امنیتی" - غالباً بعد از یک سال - به امضا خواهد رسید. اینک این وعید در حال محقق شدن است. در این اواخر در باره ایمن توافقنامه نظامی بین امپریالیسم امریکا و اداره مستعمراتی کابل گفتگوهای "رسمی" آغاز شده است. "دیوید سیدنی" (معاون وزارت دفاع

دولت امپریالیستی امریکا) در باره این موضوع اظهار داشت که: "ما در این گفتگوها بعد از سال ۲۰۱۴م برای نیروهای باقیمانده ویژه نظامی یک میکانیزم می سازیم". موصوف علاوه نمود که در این گفتگوها حول این موضوع بحث خواهد شد که بعد از ۲۰۱۴ م به چه تعداد عساکر امریکائی در افغانستان باقی خواهند ماند. وی ضمناً تصریح نمود که: "... ما به این متعهد هستیم که بعد از ۲۰۱۴ م نیز در افغانستان حضور نظامی داشته باشیم".

از سخنان دیوید سیدنی می توان استنباط کرد که: حضور نظامی دراز مدت امپریالیسم اشغالگر امریکا و ایجاد پایگاه های نظامی آن کشور از پرده ابهام و تصورات بیرون افتاده و بدون چون و چرا به حقیقت پیوسته است. بناءً، تمديد حضور نظامی تا سال ۲۰۲۴ م در واقع به معنای تداوم اشغال کشور و تداوم موقعیت مستعمراتی آن نیز است. و بدون تردید، در صورت نبود مقاومت مردمی، افغانستان کماکان مدت مدیدی و به بیان دیگر تا زمان نامعلومی تحت اشغال خواهد بود. قرار معلوم با استقرار نیروهای نظامی ویژه و احداث پایگاه ها، افغانستان تنها در اشغال نظامی امپریالیسم امریکا باقی خواهد ماند و سائر کشورهای امپریالیستی که در افغانستان حضور نظامی قابل ملاحظه ای داشته اند، پس از خروج (با حفظ نفوذ، حضور و مداخله گری شان در عرصه های اقتصادی، سیاسی، استخباراتی، فرهنگی و غیره به میزان های متفاوتی با در نظر داشت تغییر شرایط و تناسب قواء در کشور و منطقه) از این "امتیاز" بی بهره و محروم خواهند ماند. مبرهن است که همه مخارج نظامی و تلفات انسانی آنها که در خدمت منافع امریکا قرار گرفته، از نظر مردم شان برباد رفته محسوب خواهد شد. مسلم است که این دول امپریالیستی اشغالگر بعد از خروج شرمسارانه - با دستان خالی - از افغانستان، در کوتاه مدت، بنابر عوامل مؤثر گونه گونه؛ علاقه، دلبستگی و انگیزه کمتری برای کمک به رژیم فاسد مستعمراتی کنونی افغانستان خواهند داشت.

این اندیشه، دیگر از جمله بدیهیات است که هر حرکت و فعالیت نظامی و استخباراتی امپریالیست ها و به ویژه امپریالیسم جنایت گستر امریکا با اهداف مغرضانه، سلطه گرانه و سود جویانه چندی توأم است، آنها برای کسب حد اکثر سود، تأمین هژمونی در منطقه خاص و تحقق اهداف استراتژیک منطقه ئی. به گونه مثال: در حمله دوم امریکا بر عراق نیز کنترل بر چاه های نفت آن کشور و در یک تصویر بزرگتر تأمین سلطه و هژمونی بی رقیب بر منطقه نفت خیز استراتژیک شرق میانه و حوزه خلیج فارس، مطمح نظر امپریالیست های متجاوز و اشغالگر امریکائی و بریتانیائی بود. ولی همینکه امریکا چاه های نفت عراق را به تنهایی زیر کنترل و تصرف خود درآورد، این عملکرد باعث برانگیخته شدن یگانه متحد نظامی اش (بریتانیا) شد. اکنون کشورهای بحران زده امپریالیستی اروپای غربی با اخذ انتباه از چنان روش تک تازانه و انحصارگرانه امپریالیسم امریکا در عراق و درک و فهم اینکه دولت امریکا حتی با نقض و پشت پا زدن به فیصله های کنفرانس امپریالیستی لیسبن (که یک ماده آن مشعر بر خروج همه نیروها تا سال ۲۰۱۴ م از افغانستان بود) می خواهد به تنهایی دست به احداث پایگاه های نظامی در افغانستان بزند، ناگزیر متوسل به صدور اعلامیه ای شدند. گرچه مضمون و محتوای این اعلامیه، سپردن به اصطلاح کمک های موعود در کنفرانس جاپان را مشروط بر زدودن فساد اداری وانمود می سازد، ولی در واقع واکنشی است در برابر یک جانبه گری و برتری طلبی امریکا که می خواهد سود متصور از افغانستان و منطقه را به تنهایی به یغما ببرد، و نمودیست از تشدید تضادهای بین امپریالیست ها. اظهار نظرهای تازه برخی از سران کشور های اروپایی موید این نظریه و طرز تفکر است. چنانکه در این اواخر روزنامه "دیلی تلگراف" انگلیس نگاشته است که "عساکر انگلیسی به خاطر یک دولتی که در فساد غرق است، کشته می شوند". می دانیم که در قرارداد استخراج نفت و گاز افغانستان - که در پروسه داوطلبی آن پسر و خانم زلمی خلیل زاد نماینده تام الاختیار سابق امریکا در افغانستان، نیز اشتراک داشتند - یک کمپنی چینیایی برنده شد. در این رابطه نیز "دیلی تلگراف" معترضانه می نویسد که "در آنجا عساکر انگلیسی و سائر کشورهای غربی کشته می شوند، ولی قرار داد استخراج معادن به کمپنی های چینیایی داده می شود". همچنان امتیاز استخراج معدن عینک نیز به یک کمپنی چینیایی داده شد، که این امر واکنش امریکایی ها را در پی داشت و بازتاب آن را در روزنامه های امریکایی همگان شاهد بودند. در عین حال میتوان گفت که چه بسا بستن قرار داد معادن با چین تلکی باشد برای کشاندن پای چین در گرداب افغانستان تا چین برای دفاع از منافع خود وارد معرکه شود و جهت امنیتش به دنباله روی از امریکا مجبور گردد.

طبق گزارش ارائه شده از جانب منابع خبری همگانی، بریتانیا سالانه دو صد و پنجاه میلیون دالر به افغانستان می سپرد. همچنان آن کشور تعهد کرده است که بعد از سال ۲۰۱۴ م هر سال به نیروهای امنیتی افغان یک صد و ده میلیون دالر امریکایی کمک کند. ولی چندی پیش (ویلیم پتی) سفیر بریتانیا در کابل هوشدار داد که: "اگر حکومت افغانستان در قسمت فساد اداری مبارزه جدی نکند، شاید کشور بریتانیا کمک هایش را به افغانستان کاهش دهد". از فحواى اعلامیه اتحادیه اروپا و شاخص های مندرج در روزنامه "دیلی تلگراف"، می توان چنین نتیجه گرفت که احتمالاً کشورهای شرکت کننده در "کنفرانس دوم توکیو منعقدۀ جولای ۲۰۱۲ م" - که به منظور کمک اقتصادی به افغانستان تدویر یافته بود - از پرداخت کمک های موعود خود به بهانه های گوناگون استنکاف ورزند. در صورت وقوع چنین حالتی، تصویر خوش بینانه ای تداعی شده از کنفرانس توکیو رنگ خواهد باخت. حامد کرزی جهت اطمینان دهی و اعاده اعتماد این دولت های "کمک کننده"، بی خبر از آن که این بهانه تراشی ها و ترازو بر زمین زدن ها، در واقع تمسک سالوسانه ای است به خاطر طفره رفتن از پرداخت کمک های موعود آن دول، ساده لوحانه فرمان مبارزه با فساد اداری را (در ۳۳ فصل و ۱۰۴ ماده) صادر نمود. وجود فساد در دستگاه از بنیان فاسد مستعمراتی کابل برای دول امپریالیستی و دول ارتجاعی منطقه هیچ اهمیتی نداشته و ندارد، زیرا که در واقع آنها خود آگاهانه عاملین و مروجین فساد سیستماتیک در دولت پوشالی کرزی و در جامعه اشغال شده ما اند. و اگر بالفرض این معضله برای آنان اهمیتی داشت، در جریان یازده سال گذشته چرا به این جدیت و شدت به الغای آن

نپرداختند؟ کنه مطلب در این است که محرومیت تمتع از منابع رو زمینی و زیر زمینی افغانستان و منطقه و عوامل چند درونی و بیرونی دیگر، متحدان امریکا را بر آن واداشته تا "الا و بلا بر گردن ملا" گفته، پای خود را از معرکه بیرون کشند تا "عاصی ماند و دوزخ"!

از آغاز اشغال افغانستان در سال ۲۰۰۱ م تا کنون، امریکا توانسته بود با جلب حمایت (سیاسی، نظامی و مالی) متحدان خویش، مخارج و تلفات انسانی جنگ را برای خود تقلیل بخشیده و با آنها قسمت کند. در ضمن حمایت معنوی این متحدان را نیز با خود داشت. ولی با یک جانبه گری و تک تازی و حضور منحصر به فرد در آینده افغانستان، امپریالیسم امریکا به تنهایی آماج حملات مردم افغانستان قرار خواهد گرفت. که این امر آمار مخارج و تلفات انسانی امریکا را در جنگ متصاعد خواهد ساخت و لاجرم بر نارضایتی و مخالفت بیش از پیش مردم امریکا از حضور و داشتن پایگاه های نظامی در افغانستان خواهد افزود. مزید بر آن به مخالفت جدی مردم و نیرو های مترقی و ضد امپریالیستی جهان نیز مواجه خواهد شد. که این به نوبه خود نوید بخش مخالفت ها و جنبش های ضد امریکائی در منطقه و سراسر جهان منجمله افغانستان خواهد شد. به ایقان کامل می توان گفت که با ایجاد یک جنبش انقلابی مقاومت مردمی در کشور ما، امریکا نیزمانند شوروی در اینجا به جز از شکست، رسوائی، سرافکننده گی و از دست دادن موقف برتر خود دست آورد دیگری نخواهد داشت.

موضوع داغ دیگر روز - که نمی تواند با مسائل مطروحه در فوق بی ارتباط باشد - راکت پراکنی از صوب پاکستان در مناطق شرقی افغانستان (کنرها) است که باعث کشته، زخمی و آواره شدن عده ئی از هموطنان بی گناه و بی دفاع ما گردیده است. همچنان پیشروی پاکستان و تصرف چند کیلومتر از خاک افغانستان، از جانب مقامات بلند پایه دولت مزدور تأیید و مورد اعتراض نیز قرار گرفته است. بدیهی است که احداث پایگاه های نظامی و تداوم حضور نیروهای امریکائی در افغانستان، امنیت و ثبات منطقه بالاخص همسایه ها را به خطر می سازد. ولی این خطر به خاطر دفاع از امنیت و منافع افغانستان نیست. آنچنانکه هم اکنون در برابر تجاوز مشهود پاکستان، امریکا که توافقتنامه استراتژیک دفاعی با افغانستان امضا کرده هیچگونه دفاعی، حتی در لفظ انجام نداده است. این خطر از ناحیه قرارگرفتن کشورهای همسایه در تیررس و زیر کنترل امریکا است. کشورهای روسیه، چین و هندوستان در رابطه به این مسئله - با در نظر داشت فعالیت های تروریستی القاعده و بنیاد گرایان اسلامی در آسیا ی مرکزی، سین کیانگ، کشمیر و در داخل هندوستان - برخورد نوسانی، دو پهلو و متردد دارند. از یک جانب با داشتن این امید واهی که شاید نیروهای امریکائی مستقر در افغانستان جلو فعالیت ها و پیش روی القاعده و بنیادگرایان را سد خواهند شد و از طرف دیگر به وضاحت ثبات و امنیت کشورهای خود را در معرض خطر می بینند. بدین ملحوظ است که در باره پایگاه های نظامی امریکا به زبان "ازوپ" یا زرگری ابراز نظر می نمایند. اظهارات اخیر معاون وزارت دفاع روسیه موید این مدعا است. ولی دول پاکستان و ایران مخالفت صریح و آشکار خود را در برابر حضور و ایجاد پایگاه های نظامی امریکا ابراز داشته اند.

جالب توجه و درخور تعمق است که حملات راکتی از صوب پاکستان، همزمان با رویداد های بسیارمهم و سرنوشت ساز در افغانستان، صورت می گیرد. به خاطر داریم که بار اول در آستانه امضای "توافقتنامه ننگین استراتژیک" بین امپریالیسم امریکا و دولت مستعمراتی افغانستان این حملات وقوع یافت و اکنون نیز در بحبوحه امضای "موافقتنامه اسارتبار دو جانبه امنیتی" این حملات انجام می شود. در اینجا دو فرض میتواند مطرح شود. اول اینکه این حملات به موافقت امریکا برنامه ریزی شده است تا احساس خطر از همسایگان را برای افغانها بزرگ و جدی نمایش دهد و روند امضای قرار داد و ایجاد پایگاه های نظامی را تسریع کند. و دوم اینکه مجریان این حملات با پیش فرض قرار دادن این پندار که شاید حملات مشابه از جانب نیروهای اشغالگر امریکائی مستقر در خاک افغانستان به خاک پاکستان صورت گیرد تا بدان وسیله به کشورهای منطقه حالی شود که در صورت حضور نیروهای امریکائی و احداث پایگاه های نظامی آنها، امنیت همسایه های افغانستان و کشورهای منطقه چندان مصئون نخواهد بود. در هر دو حال نتیجه حملات پاکستان به نفع فرضیه اول منتج میشود و توافق را تسریع می کند.

علیرغم اعتراضات تحریک آمیز حلقات سیاسی و اپوزسیون شامل دولت پوشالی و منازعات بوالعجانه و اهریمانه نمایندگان پارلمان پوشالی که منتج به عزل دو تن از وزرای کابینه شد - گویا به نسبت بی توجهی به حملات راکتی، وزرای دفاع و داخله رژیم مستعمراتی جهت استیضاح به پارلمان پوشالی احضار و از وظایف شان سبک دوش شدند - نیروهای امریکائی و دست نشانده شان (حامدکری) با خویشتن داری معنا داری، از عمل بالمثل اجتناب ورزیدند تا تمسکی برای کشورهای منطقه نشود و امضاء و توشیح توافقتنامه مذکور (در واقع رسمیت یافتن احداث پایگاه ها و تداوم اشغال امپریالیستی و تداوم حالت مستعمراتی کشور ما افغانستان) به تعویق نیفتد.

سازمان مارکسیست-لنینیست افغانستان امضای هرگونه توافق نامه ای را با متجاوزان به کشور ما مردود شمرده و ایجاد پایگاه نظامی را نیز تداوم اشغال افغانستان توسط امپریالیسم خونخوار امریکا و همراهانش میداند.

مرگ بر امپریالیسم متجاوز و غارتگر و متحدان بومی اش!

به پیش به سوی ایجاد جامعه فارغ از استعمار و استثمار!

تمدید حضور نظامی امپریالیسم امریکا فراتر از سال ۲۰۱۴ به معنای
تداوم اشغال کنونی کشور ما و تداوم موقعیت مستعمراتی آن است!

د طالبانو جگړه يوه د ملي مقاومت جگړه نه ده!

په دې ورځو کې چې دامپرياليسم ناتار د ټولو تر سترگو کيږي او د تيري کونکو د رسوايي لوبنۍ نسکور شوی دی، بيا هم په ډيره خواشینی سره، دلته او هلته ځينې کسان د پخواني «کفن کش» په ياد ولويدلې دي او ان په لويديځو هيوادو کې د طالبانو د پلوۍ تکل د هغوی په ماغزو کې گرځي. په ډيره خواشینی سره په دې تيرو دريو لسيزو کې مونږ په وار وار د دې تراژيدۍ ليدونکي وو. لکه چې د ځناورو جهاديانو د واک پرمهال، ځينې کسان د «جلاد نجيب» واکمني ښه گڼل. او د طالبانو د رانده او ناتارگر امارت په راتگ سره د پاچاهۍ غوښتنه او نورې نيمه خوا او ناشونې هيلې د هغوی پر سر گرځيدل. اوس يو ځل بيا د همغې تراژيدۍ تکرار ليدل کيږي چې د هغې يو دليل په پريکنده توگه د ملي او انقلابي واکمنۍ د آلترناتيف (ځای ناستی) نشتوالی دی ترڅو ولسي پرگنې د خپلو حقونو او آزاديو د لاسته راوړلو او خوندي کولو لپاره پر هغه باندې ډډه ولگوي. خو څه کولای شو، دا زمونږ او زمونږ د مظلوم ولس بدمرغي ده. ځکه چې هر جنايتکار، واک ته د رسيدو سره سم په لومړي گام کې زمونږ د پوهانو او د هيواد غوره زامنو د هيلو ډک زړه او ټټر د ميرځمنۍ اورځي په غيشو ویشتنلی دی. او پر ولسي جوړښتونو او بنسټونو باندې يې کلک گوزار کړی دی، ترڅو زمونږ خلک د پوه لارښود او کارنده بولي. (قومندې) څخه بې برخې شي. د دې هيواد ډير لږ شمير پاتې شوي زړه سوانده پوهان يا د زېښت پير تيروي او يا هم ډول ډول پر شاتمبونکي لاملونه د هغوی د لارې خنډ گرځيدلی او خنډو ته يې شپلي دي. په اوسني خپل شويو ولسي بنسټونو کې هم بې لاريو، ډله ييزو خپلمنځي ناندريو د هغوی گټوره پياوړتيا په بې ځايه توگه له مينځه وړي دي. هيله من يو چې مترقي او پر هيواد مين پوهان اوروڼ اندي (بوډا وي که ځوانان) او زمونږ ولسي بنسټونه خپل هيواد او خلکو ته په ډيره ځيرنه او ژوره پاملرنه او خپل تاريخی استازيتوب په ټينگار سره، پر ستونزو او خنډونو باندې بريالي شي او د خلکو لارښوونې لپاره مشال وگرځي. ترڅو دغه غم خپلي او په ځنځيرونو ښکيل خلک د يوې کندی څخه بلې کندی ته او د يوه څاخڅه بلې څاته و نه لويږي. او د روښانه اندتوگي (طرز ديد) سره خپل ويجاړ شوی هيواد د آزادی، ښيرازی، رغونې او سوکالۍ پر لورې لارښوونه وکړي او په غښتلي توگه لار ووهي.

زمونږ په اند هغه څه چې په اوسنيو شرايطو کې د طالبانو د منلو غولونکی اوبی لارې کونکې رول لوبوي، وسله واله جگړه ده چې طالبان يې دويم ځل واک ته رسيدو لپاره دنيواکگرو او د افغانستان د اوسني ښکيل شوي واکمنانو پر وړاندې په لاره اچولي دي. ځينې داسې گومان کوي چې گواکې دغه جگړه د «ملي مقاومت» او د «تيري ضد» جگړه ده. او دغه د تيري پر وړاندې ضديت خو د افغانانو لپاره راپاروونکی ټکی دی چې طالبان په هوبښيارۍ سره هغه ته گوته نيسي اوله ورايه هغه څه بريښي چې په ريښتيني توگه هغه شان نه دي. ځينې کسان چې د پوهنې سترنومونه پر ځان لري او د يو څه پوهيدو سره سره، د دې ځواک او د هغوی د خوځښت په منلو او نه منلو کې قومي، مذهبي، سيمه ايز، او يا د يو څه د لاس ته راوړلو انگيزې په پام کې لري، نو د دې کسانو لارښوونه د حضرت فيل کار دی. خوله هغه ځايه چې ځينې کسان بيا داسې گومان کوي چې د طالبانو جگړه د ملي مقاومت جگړه ده، او په دې هکله د استالين او مائوتسه دون ځينو لاسوندونو (اسناد) ته نغوته او اشاره کوي خو په دې لنډو لاسوندونو کې به ووينو چې د طالبانو جگړه هيڅکله هم د يوملي مقاومت شرايط چې وکولای شو د هغې نه پلوي وکړو، نه درلود او نه يې لري.

تر دې دمخه د خپلې ټولنې د شننې په اړوند ډول ډول اندونو سره مخ شوي وو، او د دې شننو بنسټ او سرچينه مو تر څيړنې نيولې و. په هغه ځای کې مو ويلی و چې ځينې په خپله شننه کې «اخوان عمده دښمن او عمده تضاد فيوداليسم سره گڼي، چې همدا اوس د دوی په وينا د هغوی يوه برخه د امپرياليسم سره په نه پخلا کيدونکې نښته او تقابل کې ټيکاوي لري، نو ځکه د دې اند لارښوونه داسې ده: د عمده دښمن او تضاد (فيوداليسم او اخوان) د حلولو لپاره د امريکې سره په ملگرتيا او همغږۍ کړنه وکړو او د هغې هم مرستې واوسو».

مونږ دغه اند يو اړخيز او بې لاری وبالنه چې د واقعيت يوه خوا وينی او نورې خواوې ناليدلې پريږدي چې د دې پر يوه خوا ليدنې له امله، په پايله کې "ملي تسليم غوښتونکي" غوره کوي او پر هيواد باندې تيري د منلو وړ گڼي. برسیره پردې په هغه بحث کې مو وويل چې دغه اند د امپرياليسم ماهيت او کړنه او د فيوداليسم او ارتجاع سره يې جوړ جاري او پر يوې خوا تلل يې نه وينی. زمونږ شننه دا وه او ده چې زمونږ په هيواد کې عمده تضاد د خلکو او د امپرياليسم او ارتجاع ترمنځ دی.

دغه شننه زمونږ د هيواد د ټولنيز جوړښت او خصلت څخه سرچينه نيسي. زمونږ ټولنه د جوړښت له پلوه نيمه مستعمره او نيمه فيودالی وه چې د امپرياليسم د تيري سره سم په يوه مستعمره او نيمه فيودالی ټولنه بدله شوه او د امپرياليسم او داخلي ارتجاع له خوا د تيري او ناتار لاندی دی. نو زمونږ د خلکو اصلي دښمنان امپرياليسم او داخلي ارتجاع دی. چې د دې دښمنانو د خپلو او له مينځه وړلو او د ټولنې د خلاصون لپاره مونږ يو ملي - دموکراتيک انقلاب ته اړتيا لرو. د مائوتسه دون په وينا «تير و تنه ده که چيرې داسې انځور ولرو چې ملي انقلاب او دموکراتيک انقلاب کوروت د انقلاب بيلابيل پړاوونه دي» زمونږ انقلاب بايد دښکيلاکگر امپرياليسم او کورني ارتجاع په وړاندې وي. زمونږ په هيواد کې دننۍ ارتجاع د سترو مالکانو، دلال سوداگر، لويديز پورې تړلي تکنوکراتان، جگړه ماران، جهادي بنسټ پال او طالبان دي چې د مائوتسه دون په غوره تعبير سره «هر راز ملي احساس يې له لاسه ورکړی او د هغوی گټي د امپرياليسټانو د گټو سره گډې شوي دي»

، چې د دې هیواد پلورونکو ډلو نه پرته امپریالیسم هیڅکله به په دې څیر بې شرمۍ تیری نه کاوه. (د مائوتسه دون منتخب آثار، فارسي چاپ، لومړۍ ټوک، ۲۳۴ مخ)

هیڅکله باید هیر نه کړو چې د نورو لاملونو تر څنګ پر افغانستان باندې د شوروي د تیري هڅوونکي او غوښتونکي، خلقيان او پرچميان وه. دا باید هم هیر نه کړو چې د وژونکو او ویجاړوونکو بهرنيانو (پاکستانيان، عربان، ایرانیان او امریکایان) افغانستان ته د راتلو لپاره همدغه جهادي ځواکونو لاره برابره کړې ده. زموږ پر هیواد بهرني تیري کوونکي، طالبان یې د یو مزدور لښکر په څیر زموږ پر هیواد او خلکو باندې تپلي دي. پردې باندې ټول پوهیږو چې د اوسني واکدارانو مینځته راتلل د B52 الوتکو له برکته ده. همدوی په ټولیزه توګه همغه دنني مرتجعین دي چې په پورتنیو کړنوکې مو هغه تعریف کړ. دوی په څرګند ډول زموږ د خلکو د بښمنان دي او د بنکیلاګر امپریالیسم سره ګډ برخلیک لري. په رښتیا سره د دغو هیواد پلورونکو څخه پرته، نه سوسیال امپریالیسم، نه امپریالیسم او نه هم نړیواله ارتجاع هیڅکله به دې څیر زړه ورتیا نه شو کولای چې زموږ پر هیواد تیری وکړي.

د دې شنې پرېښتې په افغانستان کې امپریالیسم او ارتجاع د تضاد یوه خوا ټاکي. او کله کله د دوی ترمنځ ټکر د خپل منځي تضاد او مبارزې او د همګونۍ ستونزه ده. موږ د ارتجاعي ځواکونو ترمنځ او په دې توګه د امپریالیستانو په منځ کې د دغسې مبارزې او پخلاينې (همګونۍ) شاهدان یو. موږ نه غواړو چې دلته یو ځل بیا پر هغه باندې خبرې اترې وکړو.

څرنگه چې په تیرانحرافي اند توګه کې مو ولیدل چې د فئودالیزم او ارتجاع ګټې د امپریالیسم څخه بیلوي، او په افراطي ډول یو د بل په وړاندې ږدي او په دې تقابل کې د امپریالیسم پر خوا ودریږي، نو په پایله کې د ملي تسلیم غوښتونکي د انحراف لورې ته لویږي. یوه بله اند توګه هم شته چې غواړي د هغه عکس ترسره کړي یعنې عمده تضاد یواځې د امپریالیسم سره ګڼي او ارتجاع - چې پخپله زموږ پر هیواد د تیري دلیل او لامل دی او «د امپریالیسم په وینو لږ لې توره» ده - د امپریالیسم څخه بیلوي او په دی بیلوالي او تقابل کې، په دې پلمه چې د هغوی ځینې ډلې د امپریالیسم د تیري پر وړاندې جګړه کوي، پلوي یې کوي چې بیا د تضادونو په ګډوډولو سره، یوې بلې بې لازمۍ ته چې ماورای ارتجاعي انحراف ورته ویلی شو، ولیږي.

د تیري غندل د منلو وړ او ښه خبره ده. زموږ ولس هم په خپل اوږد تاریخ کې، پر دغه نامه نړیوال شهرت لري. خو په ډیره خواشینۍ سره باید ووايو چې د تیري ضد خوځښتونو کې رهبري او دشتو ځواکونو د ګډون او یووالي د څرنگوالي په هکله د پاملرنې نشتوالی، هرځل د زړونو او سلونو زرو انسانانو د وینو او زموږ د هیواد د ویجاړیدو سره سره، د دې مبارزو لاسته راوړنې، ارتجاعي ځواکونه راخپل کړي او زموږ ټولنه یې پرشایون ته اړ کړې ده.

د یوه ملي پوه بومیالګلوی (رهبرۍ) د نشتوالي له امله په نولسمه پېړۍ کې د انګریز د تیري کوونکي او بنکیلاګر امپریالیسم پرضد زموږ د خلکو د خپلواکۍ غوښتنې جګړې لاسته راوړنې امیر دوست محمد خان، امیر عبدالرحمن خان او د شلمې پېړۍ په دریمه لسیزه کې نادرخان ولوتل. او هر یوه په بیله بڼه یو ځل بیا زموږ ولس د ځان او بهرني بادارانو تر مریتوب لاندې راوستل. د شلمې پېړۍ په پای کې د سوسیال امپریالیسم په وړاندې زموږ د خلکو ټینګار او سرښندنو څخه د امریکې امپریالیسم، د سیمې ارتجاع او بنسټ پال جهادي - طالبې مرتجعینو ګټه پورته کړه. او داسې توره ورځ یې زموږ پر خلکو باندې راوستله چې هر احساس لرونکی انسان زموږ پر حال او ښکې تویوي. کیدای شي څوک وپوښتي چې تاسې ولې د شوروي ضد جګړه کې د چمتووالي پرته د اخوان تر څنګ ګډون وکړ؟ د شوروي په وړاندې په خپل سر راپاریدلې او ټولیزه وسله وال خوځښت کې د ملي او مترقي ځواکونو ګډون هغه سکالو (موضوع) ده چې خپلې بیلې ځانګړتیاوې لري. هیر موشني کله چې په دره صوف، پکتیا، بامیان، وردګ، نیمروز... او په ۱۳۵۷ ش کال د حوت په ۲۴ د هرات پاڅون سره په خپل سر راپاریدلي وسله وال خوځښتونه پیل شول. هیڅکله هم د دې ځواکونو او پاڅونونو نوښتګر اخواني ارتجاعي ځواکونه نه ول. هغوی د دې پاڅونونو څخه وروسته او د هغو د لاسته راوړنو ډلو ټولو په موخه د پردیو له خوا جوړ او تنظیم شول. نو ځکه په جګړه کې د ګډون کوونکو سازمانونو څخه یو سازمان (ساما) د «ملي خپلواکۍ» د شعار د لومړیتوب په منلو، د نورو غوښتنو سربیره په خپله لومړنۍ اعلامیه کې د خلکو په خپل سر راپاریدلي پاڅون ته د خبردارۍ په ترڅ کې، د ملي مقاومت په جګړه کې د «شهید مجید» په قلم داسې څرګندونه وکړه چې: «د بشر د ټول تیر شوي تاریخ تجربې او د هغې غوندې (جملي) څخه زموږ د خلکو امپریالیستی ضد جګړې او د دې هیواد په زړونو سرښندنو زامنو د وینو په بیه د دې رښتیا یې منونکې دی چې ملي خپلواکي د رښتینې دموکراسۍ، ټولنیز عدالت او مترقي یون پرته، نوې بنکیتیا او د تویو شویو وینو د ضیاع پرته کومه لاسته راوړنه نه درلوده او نه یې لري.» (د ساما لومړنۍ اعلامیه)

ښه څیړشۍ! «ساما» په څرګنده توګه ویلې ده چې په جګړه کې زموږ ګډون د جګړې او ان یواځې د تیري پر شا تمبولو لپاره نه دی. موږ د تیري ضد جګړه کې - چې د خلکو له خوا (څیړشۍ د خلکو له خوا) پخپل سر راپاریدلې بڼه په لاره اچول شوې وه - د ګډون په ترڅ کې ځینې استازیتوبونه ترسره کړل. دغه رسالت د ملي خپلواکۍ لاسته راوړل، د رښتینې دموکراسۍ تحقق، ټولنیزه پیاوړتیا، او د خوځښت د پرمختیا جوتول و. ترڅو د دې تراغیزې لاندې وکولای شو د خلکو وګړیزه وسله واله جګړه دیو پخپل سر راپاریدلي ایله جارې جګړې څخه وروسته وکولای شي خلکو ته رښتینې دموکراسي او ټولنیز عدالت خوندي کړي. ترڅو ټولنه د بشپړتیا، پرمختګ او هوساینې لور ته ولیږدوي او خلک سوکالۍ ته ورسیږي.

خو په ډیره خواشینۍ سره د بهرنیانو لاس وهنې، د امپریالیسم جوړجاړي د فتودالیسم او ارتجاع سره او د هغوی له خوا د وسلو د انبارونو او د ملیاردونو دالرو لیرېد او د زرگونو کارپوهانو استول، دې لوړې هیلې ته زموږ د خلکو رسیدل ناشونی شو. او زموږ د تیري ضد خوځښت باندې د امپریالیسم او دنني ارتجاع د برلاسي له لامله، هغه ټولې سربښدنې او هلې ځلې «دنوي مرییتوب او د تویو شویو وینو د ضیاع څخه پرته بله پایله نه درلود.»

دغه ترڅه او خواشینوونکې پایله دغه اند توگه جوته کړه چې ایله جار خوځښت (که هرڅومره وگړیز هم وي د یوې رغندې، پرمختللي او ځواکمنې رهبرۍ څخه پرته) پر هغه باندې ارتجاعي لاس بري ځواکونه، په خپله خوښه د وروسته پاتې والي او غلامۍ پر بې لارې خوا لیرېدوي. ملی او مترقي ځواکونه هیڅکله دا اجازه نه لري چې دغسې بې لارۍ (انحراف) ته غاړه کېږدي او د هغه ترشا لاړشي. مترقي ځواکونه په هغه مهال او د ملی مقاومت د جگړې په ترڅ کې، نه یواځې د ارتجاع ترشا - چې د تیري په وړاندې هم جنگیدل - نه دي تللي، بلکې (د سوسیال امپریالیسم، امپریالیسم او ارتجاع) د شوم مثلث تر ذلت د بنکیلتیا خطر او د مقاومت د بې لارۍ په اړوند په ډیرې شمیر لیکنو او مقالو کې خبرداری ورکړی وو. او د خلکو په خوځښت کې د امپریالیسم، د سیمې ارتجاع او دنني ارتجاع لاس وهنې غندلي وو او د هغوی د پایلې په هکله وړاندوینې کړې وې.

ملی او مترقي ځواکونه دنده لري چې وگړیز خوځښتونه مینځته راوړي او لارښوونه یې وکړي. او همدا ډول په وگړیزو او پخپل سرراپاریدلي خوځښتونو کې د «رښتینې دموکراسۍ د تحقق، ټولنیز عدالت او مترقي یون» په لور د هغوی په پرمخ بیولو کې گډون وکړي. خو کله چې یو خوځښت د خلکو له خوا نه بلکې د امپریالیسم او د سیمې د ارتجاع د گټو پر بنسټ، د وحشي او وینې څښونکو طالبانو له خوا چې زموږ بې گناه نارینه او ښځې وژني او سنگساروي او د هغوی د واکمنۍ توره څوکلنه تجربه هم لرو، او د ټولو نه مرتجع پاکستانی ځواکونو تنظیمول - چې د افغانستان د خلکو سره خپله دښمني هم نه پټوي - په لاره اچول شوی او له پیل څخه موخه یې د ډول ډول ارتجاعي بادارانو او امپریالیستانو د گټو په پام کې نیول او خوندي کول دي. هیڅکله حق نه لرو چې د هغوی منونکي او تردې لاناوړه چې د هغوی تر شا ولاړ شو. له دې امله چې په جگړه کې یوه اغیزمنه او د حساب وړ ځواک نه یو او د دې خوځښت د لارښوونې او نغوټې پیاوړتیا هم نه لرو او ان پر خپلو پښو د ودریدلو ځواک هم نه لرو، نو اړو مړو د طالب په گوډاګي بدلېږو. حال دا چې د شوروي د تیري ضد جگړه کې «چپ» ډلې خپلواک وسله والې جهې، نیمه خپلواک او تړیوښن لاندې جهې درلودې او ان تردې پورې چې په ځینو پوښښي جهو کې د کین انقلابی ملگرو د زبر رول له امله هغه جهه یې چپیانو ته اړوندول.

په باوري ډول ویلی شو چې د امپریالیسم د وحشت او بمباریو، اقتصادي فشار او د جگړه مارو ډلو ځورونګی تحمیل، ژبنۍ او قامي تریګنۍ، د مذهب تر نامه د خلکو تیر ایستل او... په پایله کې، زموږ د مظلومو خلکو ځینې یوڅه کسان د طالبانو تر شا ولاړ شول. د دې سره سره کله چې موږ ته د طالبانو د رهبرۍ ماهیت او د هغوی د خوځښت بنکیلتیا څرګند شوی دی، موږ حق نه لرو چې په پوپولیستی الواک (مفکوره توده گرایي) سره، یواځې په دې دلیل چې په دې خوځښت کې ځینې ناپوه او غولیدلي وگړي هم شتون لري هغه د منلو وړ وبولو. د دې پر خلاف زموږ پر هیواد باندې د امپریالیسم تیري او د هغوی د ماهیت څرګندونې باید د طالب د خلکو ضد ارتجاعي او زبر ارتجاعي ماهیت د څرګندولو په ترڅ کې دغه شمیر خلک وپوهول شي چې د طالبانو او د هغوی د بادارانو د شومو موخو ناپوهیدلي قربانیان نه شي.

تکرارو چې موږ دنده لرو په هغه توگه چې د تیري، د امپریالیسم او د هغه دنني ملگرو یعنی دکرزي او دشریکانو مستعمراتي ادارې پر ضد مبارزه کوو، د طالب کرغېړن او ارتجاعي ماهیت او د پردې تر شا لاسونه چې هغه ته مرسته کوي، د طالب وحشت او بربریت او د هغوی د یوځل بیا واکمنۍ ته درسیدلو راتلونکې خلکو ته برېښد کړو او د هغوی په وړاندې مورچل ونیسو. موږ باید خلک وپوهوو چې یوځل بیا د یوه ځانه بلې ځانه ونه غورځول شي. موږ باید خلک وپوهوو چې د طالب د یوځل بیا واکدارۍ سره، هېڅ یو ځواک به ددې پیاوړتیا ونه لري چې د ډیرې اوږدې مودې لپاره د ټولنې پر شا یون او د طالب د وحشت او بربریت مخه چې د هغوی د پخواني دورې څخه به ډیره بده هم وي، ونیسي. طالبان چې یوځل یې ماته خوړلې او په تیره بیا چې خلک د هغوی څخه پلوی هم نه دی کړی، واک ته د رسیدو سره سم د ټپي مار په څیر خپل زهر زموږ د بې دفاع او بې پناه خلکو په ځان به تش کړي. بې له شکه هغوی به زموږ ټولنه په پېړیو تر شا وغورځوي.

ددې شننې څخه باید داسې پایله لاسته راښي چې گواکې موږ د طالبانو په غندلو سره د اوسني وضعیت منونکي یو. هیڅکله او په هیڅ ډول داسې نه ده. خو د بد او ډیر بد دښمن څرګندول یو دود دی. هغسې چې مارکس هم پانګه وال (بورژوازي) د فیودالی اشرافیت په پرتله پرمختللی باله، لنین او مائوتسه دون او نورو هم د ودې کچه، د اړونکي، وحشت او... د ډول ډول دښمنانو سپړنه یې کړي دي او بد څخه ډیر بد دښمن یې راپېژندلی دی. ترڅو د هریوه په اندول مبارزه وشي. موږ اوسنۍ واکداري د تیري زیږنده بولو او زموږ په اند هر ډول ملګرتیا او په یوه لاره ورسره تلنه که د دولت په لوړ پوړو څوکیو کې گډون لري او که په غله اولوټمارو NGO گانو کې دي او یا په هره بله بڼه، د تیري سره ملګرتیا ده. هو، موږ د تیري او د هغې د زیږندې په بشپړه غندلو باندې باور لرو. او د دې هیلې د رښتیا یې او د ټولنې د خواري کښو پوړیو (طبقاتو) پر گټو ولاړ نظام د ټیکاو لپاره هلې ځلې کوو. خو دا باید څرګند کړو چې د تیري ضد جگړه کې زموږ ملګري څوک دي؟ او څه ډول خوځښت ملی مقاومت دی؟

دلته مونږ غواړو د يووالي د څرنگوالي او د تيري ضد جگړه کې د نورو ځواکونو سره ملګرتيا د ښه روښانتيا لپاره او هغه شرايط چې انقلابيون يې يووالی او يا «متحده جبهه» کې بايد څرګند او بيان کړي، خو تاريخي تجربې وړاندې کوو. ترڅو وگورو چې د ملي مقاومت خوځښت شرطونه څه دي؟ مائوتسه دون د جاپان په وړاندې د مقاومت او دموکراسۍ په اړوند وايي: «... د دموکراسۍ لپاره مبارزه کې د مقاومت لپاره مبارزه هم ده. مقاومت او دموکراسي متقابلا يو د بل شرط دی. په هماغه توګه چې مقاومت او داخلي سوله او يا مقاومت او داخلي دموکراسي يو د بل شرطونه دي. دموکراسي د مقاومت ضامن دی او مقاومت کولای شي د دموکراسۍ لپاره د خوځښت د ودې لپاره برابر شرطونه مينځته راوړي.» (د مائوتسه دون منتخب آثار، فارسي چاپ، لومړی ټوک، ۴۴۰ مخ)

دغه اصل همدا اوس په افغانستان کې په کلکه د ټينګار وړ دی. آيا طالبان مني چې لږ تر لږه دموکراسي رعايت کړي او د ځان څخه پرته بل ځواک دخپل هويت او تشکيلاتو په ساتنې سره ان د تيري ضد جبهه کې په خپل څنګ کې مني؟ آيا طالبان حاضر دي د تيري ضد متحده جبهه کې ډير لومړني دموکراتيک اصول چې هماغه د تيري ضد ځواکونو د هويت او دموکراتيک حق په رسميت پيژندل دي، امپرياليسم او يا نورو بهرنيو ځواکونو ته نارووندي، دخپلو ملګرو ځواکونو ګروهو (باورونو) ته په درناوي او دخلکو د آزاديو او حقونو منل دي، په پام کې نيسي؟ آيا طالبان حاضر دي د نورو په وسله سمبال او تنظيم شويو ځواکونو سره په سوله کې ژوند وکړي؟ مونږ خو داسې تصور هم نشو کولای. نو نه پوهیږو چې هغه ځواک او يا که څوک وغواړي د تيري ضد جبهه کې د طالبانو ملګرتيا وکړي، کوم شرطونه بايد په پام کې ونيسي او طالبان د نورو څخه څه شي غواړي؟

هغه جگړه چې اوس مهال طالبانو په لاره اچولې ده، که چيرې ومنو چې د تيري ضد او د مقاومت جگړه ده (چې منل يې ګران دی) څرنگه چې خلکو او وګړيزو تنظيمونو ته هيڅ حق او ونډه نه ورکوي، نو هرومرو ماتې سره مخامخ کيږي. هر څوک که څه هم وغواړي چې په دې جگړه کې ګډون وکړي بايد د طالبانو شرايط او وړمندونه (دستورونه) ومني يعنې طالب شي. نو ځکه نه شو کولای دغه جگړه د «ملي مقاومت جگړه» وبولو. مائوتسه دون وايي: «د مقاومت جگړه په هغه توګه چې يواځې د دولت له خوا [په افغانستان کې د طالبانو له خوا] ترسره کيږي او دخلکو پر ګڼې په هغه کې ګډون نه لري، کوروت د ماتې سره مخامخ کيږي. ځکه چې نوموړې جگړه په بشپړه توګه، ملي انقلابي جگړه نه ګڼل کيږي ځکه چې نوموړې جگړه دخلکو جگړه نه ده... په بشپړه مانا سره په ملي انقلابي جگړه او يا ټوليزه د مقاومت ملي جگړه کې دهيواد د خلاصون لپاره بايد د جاپان په وړاندې هغه لس ګوني برنامه چې کمونيست ګوند مطرح کړی دی، پلې کړو.» (د مائوتسه دون آثار، دويم ټوک، فارسي، ۸۲ مخ)

د کمونيست ګوند د لس ګوني برنامه د لوستلو لپاره د مائو د آثارو دويم ټوک فارسي چاپ ته مراجعه وکړئ، ۳۲ نه تر ۳۹ مخونه) پاملرنه وکړئ چې ان هغه جگړه چې د ګوميندان دولت دخپل څو سليزه زره فوځ سره د جاپان په وړاندې په لاره اچولې و، څرنگه چې وګړيز او دموکراتيک تګلاره يې نه درلوده، مائوتسه دون هغه ملي انقلابي جگړه نه ګڼي او دهغه د ماتې وړاندوينه کوي او يواځې هغه جگړه ملي انقلابي، د منلو او پلوي وړ ګڼي چې په هغه کې دخلکو پر ګڼو ته پراخه ونډه ورکړشي، او دخلکو او سياسي ځواکونو او کړيو د آزادۍ او حقونو د خوندۍ کولو لپاره دموکراتيک تګلاره ولري. دشوروي ضد جگړه دخلکو جگړه وه. مونږ غوښتل چې په جگړه کې د ګډون سره سم، د دموکراتيکې تګلارې په ورکولو سره مترقي لور ته يې بوځو. څرنگه چې مونږ په دې کار کې بريالي نه شولو، نو دخلکو جگړه د برلاسي ارتجاعې ځواکونو له خوا بې لارۍ ته يووړل شو.

اوس طالبان پخپله جگړه ماری باندې چې کله کله د ځناورو ښه لري (لکه د ژورناليستانو، دماين پاکۍ او د طبې خدمتونو د کارکوونکو سرونه پرې کول، د ښځو سنگسارول، د ښوونځيو سوزول او د ښوونځيو د نجونو پر مخ باندې د تيزاب شيندل او...) د پورتنیو نوموړو شرايطو څخه کوم يو يې لري چې وکولای شو هغه دملي مقاومت ځواک او د هغوی جگړه، ملي انقلابي جگړه وګڼو او ويې منو. طالبان نه دخلکو د وېر (پراخ) پلوی نه برخمن دی او نه د دموکراسۍ او دخلکو د حق سره جوړجاړي لري.

مائوتسه دون د يوې ملي انقلابي جگړې سياسي موخه داسې تعريفوي: «د جاپان پر ضد مقاومت د جگړې سياسي موخه... عبارت دی د جاپان د امپريالستانو بهرته شړل او د يونی چين جوړول چې په هغه کې آزادۍ او برابري واکمن وي» (د مائوتسه دون د آثارو دويم ټوک، فارسي چاپ، ۲۳۲ مخ)

دلته په څرګند ډول وينو چې مائوتسه دون «د جاپان امپريالستانو بهرته شړل او د يونی چين جوړول چې په هغه کې آزادۍ او برابري واکمن وي» د يوې سياسي موخې برخې بولي چې يوبل ته اړ او اړين (لازم او ملزوم) دي. آيا کولای شو داسې وانګيرو چې د طالبانو د رهبرۍ لاندې - که څه هم تيري کوونکي امپريالستان د افغانستان نه بهر ته هم وشرل شي - يو نوی افغانستان چې په کې آزادۍ او برابري واکمن وي مينځته راشي؟ هيڅکله! داسې هيله خيال وناشونی دی.

مونږ د تير خونړيو تجربو په پام کې نيولو او د ډيري انقلابي او وګړيزو شهيدانو او تير شويو خوځښتونو باندې د ارتجاعې رهبريو ترڅو تجربو په پام کې لرلو، يواځې د تيري ضد احساساتو سره د ستونزو په هکله بايد بسنه ونکړو. تردې وروسته په هريو خوځښت او جگړه کې د يووالي لپاره ګډون، د يو خپلواک ځواک په توګه او دخپل ايدئولوژۍ او تشکيلاتو د هويت په ساتنې سره او دخلکو لپاره خپلواکۍ او دموکراسۍ او د ټولنې پرمختګ باندې بايد ټينګار وکړو، او د دې شرطونو څخه د يوه نه هم بايد تير نه شو. مونږ په جگړه کې يواځې د جگړې لپاره ګډون نه کوو. مائوتسه دون په دې هکله هم يوه لارښوونه لري: «د مقاومت جگړه، يووالی او پرمختګ... يوه ځانته غونډله جوړوي او د يوه څخه يې هم

نه شو تیریدلای. که چیرې د مقاومت پر جگړه اونه په یووالي او پرمختګ باندې ټینګاروشي، دغسی «د مقاومت جگړه» به نه ټینګه وي او نه هم پایښت لرونکې. د یووالي او پرمختګ لپاره د برنامې پرته، د مقاومت جگړه ډیر ژر یا ځنډ تسلیم غوښتونکي ته اوږي او یاماتی سره مخامخ کیږي. مونږ کمونیستان پر دې اند یو چې دغه درې اصله باید یوه ځانته غونډله جوړه کړي». (د مائوتسه دون د آثارو دویم ټوک، فارسی چاپ، ۲۰۷ مخ)

په رښتیا سره چې همداسې ده او زموږ ترخه تجربه هم هغه روغه ګڼي. مونږ چې د ځینو دننیو او بهرنیو مخنیوونکو لاملونو تراغیزې د شوروي سوسیال امپریالیسم ضد جگړه کې و مونږو کړای چې د یووالي او پرمختګ اصل د مقاومت جگړه کې ګډ کړو، د تیري د غنډ لوسره سره، د مقاومت خوځښت د ارتجاع او امپریالیسم غوښتنو ته تسلیم شو چې اوسني مصیبتونه د هغې پایلې دي. اوس که چیرې یو ځل بیا څوک راشي او د امریکې د نیواک تر نامه لاندې د پاکستان «آی اس آی» او «القاعده» او طالبانولاس بری او مرییتوب پرمونږ او زموږ پر خلکو تحمیل کړي، داسې مقاومت په رښتیا سره هم چې «یوه متاکه خبره» ده او ان چې یو ناوړین دی. داسې متحدینو سره د خپلواکۍ غوښتلو هیله یوه خوشې هیله ده. د تیري شویو ترڅو تجربو تکرار ته، نور نو تیر و تنه نه شو ویلی. مونږ ته پکار دی چې په ناغوښتلي او ناپوهۍ سره پر هغه ځای ټیک او ونه نیسو چې زموږ وړ نه دی. د امریکې او د هغه د نړیوالو ملګرو په وړاندې مقاومت زموږ او زموږ د خلکو حق او دنده ده چې باید په پوهه او د خلکو په راپارولو او د رښتینې خپلواکۍ غوښتونکو او وګړیزو ځواکونو سره د هغوی اړیکې نښلول او زموږ د هیواد او خلکو د بشپړ خلاصون لپاره د آزادۍ غوښتنې او مترقي تګلارې تدوین او تحقق باید ولټول شي او ټول مترقي او ملي ځواکونه باید په رښتینې توګه د هغه لپاره کار او کړنه وکړي.

کیدای شي چې ځینې دوستان داستالین وینا د یو لاسوند په توګه وړاندې کړي چې ویلی و: «د افغانستان د خپلواکۍ لپاره د افغان د امیر او د هغه د ملګرو او مرستندویانو مبارزه له عیني لیدلوري انقلابي مبارزه ده. ځکه چې دغه مبارزه امپریالیسم له پیاوړتیا غورځوي او د هغه ځواکونه خوروي او له رېښې نه یې لږوي...»

(استالین، د لیننیزم د اصولو په هکله، فارسی چاپ، ۸۲ مخ)

پر ځای ده چې همدلته او د هماغه اثر څخه د استالین یو بله وینا راوړو چې وایي: «د دویم بین الملل په پړاو کې او ملي ستونزه د لیننیزم په پړاو کې کوروت یوشان نه دي. دغه دوه پړاوونه نه یواځې د حجم او شمیر له مخې، بلکې د دنني خوا له مخې یو دبل سره ژور تضاد لري». (همغه اثر، ۸۰ مخ)

د یالکتیکي لیدنه او عیني واقعیتونه حکم کوي چې ووايو د ۸۰ کلونو په شا وخوا تیریدو سره چې د استالین د لیکنې څخه تیرې شوي دي، په ملي ستونزه کې نور بدلونونه هم راغلي دي چې نه شو کولای په بې پروایۍ سره د هغې ترڅنګ تیر شو او پر هغه نقل قول باندې بسنه وکړو. د استالین د ژوند پر مهال د مستعمراتو ملي خوځښتونه چې د امپریالیسم د برلاسیۍ پر ضد او په عمده توګه د ښکیلاک لاندې هیوادونو د ملي بورژوازی تر بومیاګلوی لاندې پیل به شول، پلوي یې کیده او دغه یواصولي او مترقي کار وو. ځکه چې امپریالیسم او ښکیلاک پر ارتجاعي ځواکونو باندې په ډډه لګولو سره (په ټولیزه توګه پر فئودالي اشرافیت باندې) ولسونه یې تر ښکیلاک لاندې راوستل. د هغوی په مخامخ لوری کې خپلواکي غوښتونکي ځواکونه چې په ټولیزه توګه ملي پانګه وال د هغې په سرغڼه (مشرقي) کې وه د دې استعماري بندونو د شلولو لپاره او د امپریالیسم د کړۍ د ناڅاکه کولو لپاره ملي خپلواکي غوښتونکي خوځښتونه یې په لاره اچول.

زموږ په هیواد کې، هغه مهال د انګریز امپریالیسم د مرتجع فئودالانو او روحانیونو سره په جوړجاړي هڅه یې کاوه ترڅو زموږ هیواد تر خپل ښکیلاک لاندې ولري. د دې ترڅنګ امان الله خان او د هغه ملګري (د استالین په وینا د هغه اعوان و انصار) چې زموږ په تاریخ کې د دویم مشروطه غوښتونکو په نامه شهرت لري او د هغوی مستعجل دولت هم مشروطه دولت نومول کیږي، او د ملي پانګه وال استازي شمیرل کیدل، د هغوی تګلاره تر هغه مهاله زموږ په هیواد کې ډیره مترقي او دموکراتیکه تګلاره شمیرل کیده او د هغوی د تیري ضد خوځښت د ټولو خلکو د ملاتړ څخه برخمن وو او پر دېو پورې پیلی نه وو. ځکه حق یې درلود چې په ملي او نړۍ واله کچه د هر مترقي ځواک د منلو وړ وي. تاریخ شاهد دی چې د هغه خوځښت ګوزار پر انګریزي امپریالیسم باندې هومره کلک او کارنده وو چې انګریز تر هغې وروسته نور هیڅ کله ونشو کړای چې د افغانستان خلکو سره مخامخ شي. استالین او بلشویکانو دغه مترقي او ولسي خوا یې لیدل چې باید د هغه پلوي یې کړی وای. د دې نه به تیر شو چې د هغې ورځې په شرایطو کې د دې امپریالستی ضد خوځښت پر تله د اروپایي سوسیال دموکراتانو سره چې د خپلو امپریالیستانو د پلوي ترکچې پر یوتی وه، څومره اړین او د هغو ورځو د ملي او مترقي خوځښتونو په ګټه وه.

خو د دویمې نړۍ والې جګړې څخه وروسته ملي پانګه وال، په پرمختللي او خپلواکه توګه د ودې شونتیا ونه موند، او د هغه ځای په ټولیزه توګه امپریالیسم ته پیلی پانګه وال یا «کمپرادور» نیولی دی. که څه هم د یوه امپریالیسم پر وړاندې ودریږي خو بلې ته کوروت پیښتوب لري. او هر ګله چې د خوځښت په سرغڼه کې یې ټیک او نیولی، هغه یې په ځان پورې اړوند امپریالیسم ته سپارلی دی. د هغې بیلګه د نړۍ په ډیرو برخو او په ځانګړي توګه د ختیځې اروپا په هیوادونو او پخواني شوروي کې په څرګنده توګه لیدل شو چې څرنگه د خپلواکۍ غوښتنې تر نامه لاندې د امپریالیسم په مطیع ګوډاګي بدل شوي دي. د یادونې وړ ده چې به نننیو شرایطو کې مونږ لیدونکي یو چې امپریالیسم او په هغه پورې پیلی کمپرادوریزم د ځایي او نړیواله ارتجاعي ځواکونو سره یو ځای د ولسونو په ښکیلتیا کې په ګډه کړنه کوي. نو ځکه زموږ د هیواد

ارتجاعی ځواکونه، او په تیره بیا له هغې غونډلې څخه طالبان په زړونو میو د ډیرو امپریالیستانو او سیمه ییزو مرتجع انډیوالانو د ګډې برخیک او آرې (ماهیت) په لرلو، یو د بل سره تړلي دي. او په هیڅ ډول نشي کیدای چې د امان الله خان او دهغه دملګرو د خپلواکۍ غوښتنې خوځښت سره پرتله شي. او نشو کولای پر هغه باندې «د ملي مقاومت» نوم کېښودو او وې منو.

د یادونې وړ ده چې د ملي خوځښتونو د ماهیت او د هغې د پلوی شرطونو او څرنگوالي په اړوند، د استالین یوه بله وینا د همغه ځای څخه راوړو: «ملي ستونزه د پرولتاریا د ټولیزې ستونزې یوه برخه او د پرولتاریا د دکتاتوری یوه برخه ده. ستونزه په دې ډول ده چې آیا د مظلومو هیوادونو د آزادۍ غوښتنې خوځښت په مینځ کې انقلابي شونتیا پټ دی، همدا اوس خپل وروستي برید ته رسیدلي. او که چیرې نه دي رسیدلي آیا هیله او بنسټ یې شتون لري چې د هغو شونتیاوو څخه یې د پرولتاریا انقلاب دپاره ګټه واخلو او ناخپلواک او ترواک لاندې هیوادونه د پانګوال امپریالیسم د زیرمې څخه د انقلابي پرولتاریا زیرمې ته واړوو او په ټل (متفق) یې بدل کړو؟» نوځکه د «پرمختللي ولسونو» د پرولتاریا له خوا د ناتار لاندې ولسونو خوځښت ته د مرستې اړتیا لیدل کېږي، هغه هم پریکنده او ټینګه مرسته دا په دې مانا هم نه ده چې پرولتاریا باید د هر ډول ملي خوځښت سره یعنې د تل لپاره په ټولو ځایونو او په ټولو ځانګړو برخو کې مرسته وکړي» (استالین، د لینینسم د اصولو په هکله، ۸۳ او ۸۴ مخونه)

دغه اوږد نقل قول، په تیره بیا هغه ټکي یې چې مونږ پرې ډډه لګولې په څرګند ډول ښکاره کوي چې هر خوځښت، که څه هم د تیري ضد څیره ولري، د امپریالیسم ضد ملي خوځښت نه دی چې پرولتاریا او مترقي ځواکونه د هغوی پلوي ته اړ وي. د امپریالیسم ضد آزادي غوښتونکي خوځښت باید تر ښکیلاک لاندې هیواد د پانګوال امپریالیسم او د هغه پورې تړلې ارتجاع د زیرمې څخه خلاص کړي. ټینګار کوو باید تر ښکیلاک لاندې هیواد د پانګوال امپریالیسم او د هغه پورې تړلې ارتجاع د زیرمې څخه خلاص کړي او د انقلابي پرولتاریا په زېرمه او ټل یې واړوي. د داسې خوځښت چې د هغه موخه د «خپلواکۍ» څخه لازیات په ملي آزادۍ او د ولس په خلاصون پای ته ورسېږي، نه یواځې دا چې ترې پلوي وکړو، بلکې د هغه په منځ ته راوړلو، بشپړولو او بریالیتوب ته د رسولو لپاره د سربښندنې تر بریده هم کړنه وکړو. خو د افغانستان د طالبانو خوځښت او د هغوی پاکستانی ټلوالی د انقلاب، پرولتاریا او د مترقي ځواکونو ستر دښمنان دي چې هیڅکله هم د هغوی ملګرتیا او پریوه لوري تګ ته د پرولتاریا او په پایله کې پرولتاریا انقلابي سازمانونو سره کومه هیله نشته دا خو به هیڅ شونې نه وي چې وکولای شو د طالب په ملګرتیا، او تر هغه لاندې چې د هغوی تر بومي ګلوی لاندې، ښکیل شوی افغانستان د امپریالیسم او ارتجاع د زیرمې څخه د پرولتاریا په زېرمه او ټل بدل کړو. دا ناشونی دی! د دې سره سره په تکرار یادونه کوو، مونږ همدا اوس په خپل ښکیل شوی هیواد کې دنده لرو چې د تیري د تمبولو او په دې اړوند د خلکو د پوهاوی او راپارولو په موخه کار وکړو. په همدې توګه د طالب او یا هر ارتجاعی او امپریالیستي ځواک له خوا د خلکو څخه د توپ د خولې د غوښې جوړولو د مخنیوي لپاره کار وکړو. مونږ باید په ډیر زغم سره د یو متشکل، مترقي او د تیري ضد ولسي اوږدې جګړې سمبالوونکي او پر خپلو پښو ولاړ سازمان د جوړولو لپاره خپله ملا وتړو او هڅه وکړو ترڅو د ځان او د ولسي ځواکونو په تنظیمولو سره د پوهې په مرسته د خلکو د پرګنو د پوهاوي او تنظیمولو پړاو ته وده ورکړو. په هغه توګه ځینې سترې او له اده باده لویډلي کسان، په ننني شرایطو او د امپریالیسم د وسلو او پرمختللي تخنیک په وړاندې د اکار ناشونې ګڼي، چې ناشونې نه دی. د عراق زړه ور او جنگیالي خلک پرون د دې کار د شونتیا په ښودلو سره نړۍ یې د هیښتیا سره مخامخ کړل او زمونږ زړه ور او جنگیالي خلک به هم سبا ته هم دغه کار وکړي. خو همدا اوس د هغې تیاری په ترڅ کې، کولای شو د ولسي خوځښتونو او حرکتونو لکه اعتصابونه، مظاہرې او ولسي غبرګونونو څخه په ټول هیواد کې کارنده ملاتړ وکړو. او خپل تر ښکیلاک لاندې هیواد د ستونزو د لاملونو او جړو په سپړلو چې بی له شکه د امپریالیسم او ارتجاع په وجود کې نغښتی دی هغو حرکتونو ته د شونتیا تر بریده د امپریالیسم او ارتجاع ضد ماهیت ورکړو. مونږ په خپله هم باید د دې ډول خوځښتونو د منځته راوړلو لپاره هڅه وکړو. مونږ باید په ډیر زغم سره بنسټیزه دنده چې هماغه د انقلاب دریو وسلو منځته راوړل دی چې د زمانې د غوښتنو د اوسني ودې د کچې داندول سره سمون ولري په لاره واچوو. پر «وګړیزه اوږده جګړه» باندې باور په دې مانا نه ده چې بې ګودره په اوږو ور ګډ شو، ځکه چې مونږ همدا اوس د تشکیلاتو، سیاسي او نظامي پلوه په هغه پړاو کې نه یو چې وسله واله مبارزه، زمونږ د مبارزې عمده بڼه وټاکي او مونږ د دې عمده دندې د ترسره کولو لپاره د طالب ملګرتیا او ان تر شا تلوته اړ شو. زمونږ د هیواد هغه بی عمده «چپ» قافیې بافان او په اصطلاح «کمونیسټ» چې ان د لس کسيزې اعتراضې ډلې د راټولو او راپارولو پیاوړتیا د هیواد په دننه او بهر کې نه لري، نو د وسله والو ځواکونو درلودل او راپارول یې یوه دوره او درغلي ده. او د هغوی شتون باید په انټرنټ او یا د غلو او لوټمارو NGO ګانو په سرغڼه کې او یا د نیواکګرو تر څنګ ولټوو. د دوی په انټرنټي پاڼو کې په اوسنیو شرایطو کې په غلطه د وسله والي مبارزې عمده منل، د پاکستان د (آی اس آی) یعنی د طالب مینځته راوړوونکي څخه الهام او سرچینه اخلي. او د اپلتو په ویلو سره غواړي د خلکو خوځښت د طالب ترولکې لاندې راولي.

یادونه کوو چې د مبارزې یوه بڼه هغه مهال عمده کیږي چې د زمانې د اړتیا په پرتله او د کار د کچې په اندول د مبارزې نور ډولونه په خپل چوپړ کې ونیسي. او پر هماغه مهال تر ټولو د کارونو آسانتیا راوستونکی، ډیره اړینه او د مبارزې ډیروړ ډول وي. او زار او ترسره کوونکي اړین جوړښتونه یې تیار شي. او انقلابی ځواک باید هم وکړای شي هغه ډول مبارزه د نورو ډولونو څخه په ښه توګه ترسره کړي او مخ په وړاندې بوځي. مونږ او په ټولیزه توګه ټول انقلابي «کین» ځواکونه د استراتیژیک لیدلوري «ولسي اوږدې جګړې» باندې باور لرو. په ډیره خواشینۍ

سره د داسې شرایطو لرونکي نه یو چې وکولای شو وسله واله مبارزه پیل کړو او په لاره واچوو، دا به لا پر ځای پرېږدو چې هغه د مبارزې عمده ډول وگڼو. د انقلابي دندو ترسره کول، هغه څه چې بی عمله «کين قافیه بافان» انگیرنه لري د لمانځه د ادا کولو په څیر نه دی چې د هر راز شرایطو لاندې باید ادا کړو. د طوطی په څیر د غوړو کلمو بیابیا ویل زموږ د درد درملنه نه کوي. موږ د انقلابي دندو په ترسره کولو کې باید د ټاکلي اوضاع څخه ټاکلې شننه باید ولرو. او په دې شننه کې باید رښتینی اند توگه ولرو. لومړی باید ځان او د ځان پیاوړتیا د اوسنیو شرایطو په ترڅ کې په پام کې ونیسو او وگورو چې څه یو اوڅه کولی شو. د «څه باید وکړو؟» د هیلو څخه تر «څه کولی شو؟» واقعیت پورې د تل لپاره توپیرونه شته دي چې د دې توپیرونو د له منځه وړلو بهیر کله کله د اوږدې مبارزې غوښتنه کوي. مارکسیست-لنښتستان د خپل انقلابي ریالیسم سره دهغه څه چې کولی شو څخه پیل کوي ترڅو په کاراونه ستړي کیدونکو هلو ځلو سره د «څه باید وکړو؟» هیلې ته ورسېږي. په هغه توگه چې لنښ، استالین، مائوتسه دون او نورو انقلابي کمونیستانو کړی دی.

د پای څو ټکي:

د تضاد د دیالکتیکي شننې پر بنسټ، امپریالیسم او ارتجاع د تضاد د یوې خواتو کي دي د هغوی دلته او هلته ټکر (د ښکیلاکگر امپریالیسم او د هغوی سره په مورچل ناست ارتجاع سره د طالبي ارتجاع تضاد) هماغه د پخلاينې (همگونۍ) او په خپل مېنځ کې د تضادونو د مبارزې ستونزه ده. زموږ د هیواد ارتجاع چې په پورتنیو کرښو کې موږ وپیژندل، بی گومانه د خلکو دښمنان دي. د برخلیک له پلوه د امپریالیسم او د تیري پر خوا او د هغوی د گټو پلویان دي.

د ستراتیژیک لیدلوري له مخې د ارتجاع او امپریالیسم د تاریخي اړیکو او گډې آرې پر بنسټ، طالبي ارتجاع او بل هره یوه ارتجاع د امپریالیسم سره په یو مورچل کې ټیټه ولري. په پای کې به طالبان هم خپل ځانگړی دریځ په هغه کتار کې ونیسي. د امپریالیسم او ارتجاع کمپ کې د تضادونو او پخلاينې (همگونۍ) په ستونزه کې، د دې دواړو د تاریخي گډې آرې پر بنسټ، همدا اوس د هغوی په ځینو برخو کې پخلاينه پر مبارزه باندې برلاسی دی او عمده والی یې موندلی او د هغوی ترمنځ مبارزه ترولکې لاندې او دویم دریځ یې نیولی. کیدای شي په ځینو شرایطو کې د لنډی مودې له پاره عمده شي.

«د طالبانو خوځښت» چې زموږ نارینه او ښځې د دواړو ځناورو په څیر وژني او سنگساروي او د هغوی د واکمنۍ څو کله توره او شومه ترڅه تجربه هم زموږ مخې ته پرته ده، نه د وگړو له خوا، بلکې د امپریالیسم او سیمې د ارتجاع د گټو د تضاد پر بنسټ، او د پاکستاني تر ټولو شریرو او ارتجاعي ځواکونو په تنظیمولو سره. چې د افغانستان د خلکو سره خپله دښمني هم نه پټوي. په لاره اچول شوی او د پیدایښت له پیله موخه یې د امپریالیستي او ډول ډول ارتجاعي بادارانو د گټو خوندي کول دی. نو ځکه له پیل څخه تر اوسه پورې هیڅ کله د یوه ملي مقاومت د جگړې شرایط چې وکولی شو د هغې څخه پلوی وکړو، نه درلود او نه یې لري. طالبان نه د خلکو د ویر (پراخ) پلوي څخه برخمن دي او نه هم د دیموکراسۍ او د خلکو د حقونو سره جوړجاړی لري، او نه هم د خلکو د غوښتنو او اړتیاوو په انډول یوه ټولنیزه تگلاره په لاس کې لري. دغه تور ارتجاعي خوځښت د نړیوال امپریالیسم او د سیمې ارتجاعي خواو ته د ټینګ پیښتوب سره ژباړل کېدای شي د ظاهري دښمنۍ د دریځ څخه د امپریالیسم او د ځایی نورو ارتجاعي ډلو سره به یوځای شي او خپل دریځ ته به بدلون ورکړي. دغه بهیر د مخه پیل شوی او د بشپړیدو په حال کې دی ځکه چې د امپریالیسم او ارتجاع د ټلوالې د پیاوړتیا او کمزورۍ، او د دې دوو شیطانونو د خونړۍ واکمنۍ نسکوریدل، یعنی د امپریالیسم او د فئودالي او کمپرادوري ارتجاع ضد د ملي او دموکراتیک انقلاب بریالیتوب، د تنظیم شویو او پوهو خلکو چې د یوه باتدبیره او توریټي خاوند بومیالګلوی د مخکښ په توگه برخمن وي، دنده ده. هیله من یو چې د انقلابي کار او کړنې او گډ اصولي او پایښت لرونکي او د اجرایی جوړښتونو اړینې دندې په ترسره کولو، بیا یوه ورځ وکولی شو د انقلابیونو او تر ناتار او کړاوونو لاندې خلک او د خپلو ملګرو د زړه له کومې غوښتنو ته پر ځای، منطقي او گټور ځواب ورکړو. او د خلکو په ملګرتیا سره زموږ د ماشینګو ډزې تیري کوونکي او د هغوی مرتجع ټلوالی په نښه ونیسي او د خپل هیواد او ټولنې څخه د هغوی په بشپړ شړلو، د افغانستان د ځوریدلي او ویرزلي خلکو د بریالیتوب لیدونکي و او سوچې په یو خپلواک، دموکراتیک، ودان، ښیراز، بډای، پرمختللی او د هر ډول ستم څخه بی غمه ژوند وکړي. د هغې ورځې په هیله!

د امپریالیسم او د فئودالي او کمپرادوري ارتجاع ضد د ملي او دموکراتیک انقلاب بریالیتوب، د تنظیم شویو او پوهو خلکو چې د یوه باتدبیره او توریټي خاوند بومیالګلوی د مخکښ په توگه برخمن وي، دنده ده!

در بارهٔ تشکیلات پرولتری

با نگاهی به گذشته های دور درمی یابیم که از زمانی که موجودی به نام بشر در روی زمین پا به هستی گذاشت، می بایست برای بقا و اثبات خود دست به کار و تلاش شود. این کار و تلاش در برخی موارد به تنهایی میسر بود، ولی در موارد دیگر يك انسان تنها قادر به انجام آن نبود و نمی توانست خود به تنهایی رفع احتیاج کند، لذا باید نوعی همکاری و اشتراك عمل به وجود می آمد، تا بقای انسان تأمین شود. مثلاً وقتی می خواست موجود بزرگی را شکار کند تا از خوردن گوشت آن شکم خود را سیر نماید یا از پوست آن برای گرم کردن بدن خود استفاده کند، باید به کار گروهی پناه می بُرد، یعنی عده ای از انسان ها مشترکاً با تقسیم نوعی وظیفه به شکار حیوان بزرگ می رفتند. و یا گروه دیگر برای بدست آوردن غذای گیاهی به جمع آوری و بعدها به کشت گیاهان اقدام می کردند و... در هر يك از این تجمعات نوعی مقررات ساده و اهداف معین تعیین می شد، و هر يك از اعضای این تجمعات مُلزم به رعایت مقررات وضع شده بودند. لذا ضرورت به وجود آمدن تشکیل ابتدائی یا تجمع از همان آوان پیدائی بشر برای بقای هستی و مبارزه با طبیعت خشمگین، حیوانات غول پیکر، حوادث فراوان طبیعی، بدست آوردن سرپناه، خوراك و... احساس می شد.

بشر برای ادامهٔ زندگی و سازندگی خود به هرنوع ممکن کار و تلاش کرد و برای انجام بهتر امور تجمعات مختلف به وجود آورد. تعدد تجمعات و تشکلات در جوامع مختلف مثل کمون اولیه، برده گی، فئودالی، سرمایه داری و... مربوط است به اهداف آنها و نوع تقسیم کار و مبارزه و چگونگی اندیشه و عملکرد شان. کار و تلاش جمعی در طول تاریخ زمانی با موفقیت همراه بوده که اعضای يك جمع با کار منسجم و مراعات مقررات وضع شده از طرف جمع برای بدست آوردن يك هدف مشترك، تلاش می کردند و به پیش می رفتند.

سرپیچی از مقررات وضع شده جمع علاوه بر بی نظمی و رکود کار و زیان های وارده بر آن جمع، گاهی به نابودی طرف خطا کار و زمانی به نابودی جمع منجر شده است. به طور مثال در گذشته های دور، وقتی که جمعی برای شکار حیوانی مؤظف می شدند، آنها باید به مجرد دیدن حیوان از چهار طرف محاصره اش کرده و با عملکرد خاصی بر او حمله می کردند، بارها اتفاق افتاده که با مراعات نکردن این اصل، يك یا دو نفر از محاصره کردن حیوان صرف نظر کرده و یا ترسیدند و یا زیاد جدی نبودند، علاوه بر اینکه حیوان از چنگ شان فرار کرده یعنی نتیجهٔ کار هیچ گشته و دست خالی به خانه برگشتند، گاهی یکی دو نفر هم زیر دست و پای حیوان، زده و زخمی و یا حتی نابود گشته اند. لذا اطاعت از مقررات جمع پذیرفته شده اصلی است که انسان با تأمین آن هم به خود و هم به جمع خود نفع میرساند و از این جهت به يك الزام بدل شده است.

مبارزهٔ انسان برای بقایش تنها در رویارویی با طبیعت خلاصه نمی شود، و از آنجایی که انسان توانست رفع احتیاج کرده و مازاد تولیدی داشته باشد، افرادی، گروه هائی و در تکاملش طبقاتی از درون جامعهٔ انسانی برای تصرف این مازاد تولید اقدام کردند و با غصب حقوق دیگران به گردآوری سود، ثروت و سرمایه دست زدند. طبیعتاً چنین تجاوز به حقوق دیگران، دفاع از حق خود و مقاومت دیگران را نیز به اشکال مختلف همراه داشته است. از اینجاست که مشکل ترین و پیچیده ترین نوع مبارزهٔ انسان، مبارزه با از خود بیگانگی خودش یعنی مبارزهٔ درون خودی، که در نهایت به مبارزات گوناگون اجتماعی و بخصوص به مبارزهٔ طبقاتی منجر می شود، شکل می گیرد.

از نظر اجتماعی مبارزهٔ انسان در موجودیت حاکم و محکوم، ظالم و مظلوم، ستمگر و ستمکش و... و در جوامع طبقاتی بین طبقات حاکمه و طبقات و اقشار تحت ستم، به ضرورت بدل میشود. اشکال مبارزه مربوط به تعدد تفاوت های موجود در جامعه و تعدد تضاد های موجود بین طبقات و لایه ها یا بافت های اجتماعی و شرایط زمانی و چگونگی برداشت یا فهم انسان ها از تفاوت ها و چگونگی برخورد شان به قضایای موجود می باشد. تلاش و مبارزه برای بدست آوردن اهداف معینهٔ اجتماعی در جوامع انسانی نیازمند يك کارمنسجم و با آگاهی و هوشیاری در جهت پیدا کردن راه نیل به هدف است و این امر در موارد زیادی بدون کارهمآهنگ جمعی و داشتن يك نهاد همآهنگ کننده برآورده نمی شود. لذا داشتن يك مجمع، نهاد یا تشکیل به ضرورت اجتماعی بدل می شود. از این مختصر تذکر تجربهٔ هزاران سالهٔ انسان میتوان گفت :

" تشکیل به حیث يك ضرورت اجتماعی انسان عبارت از تجمع همآهنگ آحاد معینی است که بر مبنای ضوابط و آئین معین برای بدست آوردن اهداف مشخص و مشترك اجزای متشکله به وجود می آید و تمام آحاد آن مؤظف به تبعیت از آئین مطروحهٔ آن تجمع و کار برحسب وظیفه برای تأمین اهداف آن جمع هستند."

در بررسی جامعه شناسانهٔ يك جامعه به تشکلات زیاد اجتماعی برمیخوریم. مثلاً: تشکلات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، صحتی، نهاد های

زنان، جوانان، اتحادیه های صنفی، سازمانهای کمک رسانی (امداد)، خدماتی، نظامی و... که هر يك اهداف معینی را دنبال می کند. ولی آنچه از نظر ما امروز مورد بحث می باشد، تشکلات سیاسی - انقلابی است که آن هم نیز انواع و اقسامی دارد.

یکی از این گونه تشکلات سیاسی "جبهه متحد ملی" است که برای دفاع از میهن و یا در برابر طبقات حاکمه بومی به میان می آید. در نوع اول ضرورت ایجاد چنین تشکلی هنگام تجاوز يك ابر قدرت یا يك نیرو و یا نیروهای بیگانه به کشور دیگر و ضرورت دفاع از کشور خودی و دفع تجاوز به میان می آید. در این حال مردم با بسیج عمومی ولی ناهمگون، یعنی از طبقات مختلف با افکار و اندیشه های گوناگون باهم متشکل میشوند تا در جهت يك هدف واحد که همان دفاع از سر زمین و دفع تجاوز است به مقابله با دشمن مشترک برخیزند، در این گونه موارد ایجاد تشکلی به نام "جبهه متحد ملی" به ضرورت تاریخی بدل می گردد.

نمونه ای از این تشکلات را در افغانستان از "جبهه متحد ملی افغانستان" که به رهبری سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (سا ما) در سال ۱۳۵۸ شمسی در برابر رژیم مزدور و ضد دموکراتیک کودتائی هفت ثور ۱۳۵۷ و تجاوز شوروی به کشورما به وجود آمد، می توان نام برد. هکذا "جبهه مبارزین مجاهد" که به ابتکار "سازمان رهائی افغانستان" به وجود آمده بود، نیز از نوع همین تشکلات به حساب می آید. از این گونه تشکلات در کشورهای زیادی مانند چین، ویتنام، کامبوج، فلیپین و غیره نیز وجود داشته و دارد. همچنان در مبارزه با نیروهای قدرتمند حاکم بومی نیز میتوان روی اهداف معینی با نیروهای مختلف و تا حد معین به ایجاد جبهات مشترک (سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و... نظامی) پرداخت و انواع تشکلات دموکراتیک و در موقعش نظامی را به وجود آورد. در اینجا نیز تشکلات مختلف با حفظ ایدئولوژی و تشکیلات شان روی اهداف معین و بر مبنای یک پلاتفرم مشترک و با ضوابط معینی کار مشترک می کنند. هر یک از گروه ها و طبقات شرکت کننده در این جبهات میکوشد تا رهبری آنها به دست گیرد. ولی کسب رهبری سیاسی چنین جبهاتی برای سازمان ها و احزاب انقلابی از اهم وظایف است. چه، تجربه مبارزاتی ثابت ساخته است که چنین جبهاتی هرگاه تحت رهبری پرولتاریا و حزبی قرار نگیرد، طبقات دیگر آن را به نوعی وابستگی و استبداد می کشانند. نمونه چنین انحرافی در جنبش مقاومت مردم افغانستان در برابر تجاوز سوسیال امپریالیسم شوروی و حاکمیت خونین ایادی میهنفروش بومی آن است که بعد از شکست متجاوز و عمال پوشالی آن، به کام ارتجاع و امپریالیسم فرو رفت و خون ملیونها انسان آزادیخواه وسیله معامله طبقات ارتجاعی کشور با امپریالیسم جهانی گشت.

از تشکلات اقتصادی، سیاسی در جامعه می توان از اتحادیه های صنفی نام برد که نمونه بارز آن مثلاً اتحادیه کارگری است. در چنین اتحادیه هائی کارگران يك کارخانه برای بدست آوردن دستمزد بالاتر، ساعات کار کمتر و یا بدست آوردن امتیازات دیگری، دست به متشکل ساختن خود می زنند و مقررات خاصی را در چهارچوب اتحادیه معین می نمایند. اینها در اول دارای ایدئولوژی خاص و معینی نیستند، در جریان مبارزات خود هرگاه از طرف احزاب و سازمان های پیشآهنگ انقلابی پرولتاری رهبری شوند و مبارزات صنفی شان با مبارزات سیاسی همراه شود، در آنصورت مبارزات صنفی شان به حیث بخشی از مبارزات طبقاتی و در خدمت آن قرار می گیرد. گاهی هم ممکن است این اتحادیه ها تحت تاثیر افکار منحرف بورژوازی قرار گرفته و در حدود همان اتحادیه صنفی و مبارزات صنفی باقی بمانند و در نهایت به مبارزات اتحادیوی محض (تریدیونیویسم) درغلطند و در این صورت بورژوازی از آن سوء استفاده کرده و قشر اشرافیت کارگری را در آن به وجود می آورد و آن را علیه منافع کارگران و به سود خود به کار می گیرد. در همه حال این اتحادیه ها نیز تشکلات کارگری هستند که از خود آئین نامه و اساسنامه دارند و عضو شان موظف به اطاعت و پذیرش از آن و تادیبه حق العضویت است. می توان از نمونه های تشکلات دیگر نیز یاد کرد که در اینجا به خاطر جلوگیری از درازای سخن از آن صرف نظر می کنیم. ولی عالیتترین شکل تشکیلات حزب است که به حیث ابزار موثر مبارزات اجتماعی، کلیه طبقات اجتماعی از آن بهره میگیرند. نمونه های همه تشکلات نشان میدهد، که تشکیل یعنی:

"مجمع منسجمی که از خود مقررات و اهداف خاصی دارد و اعضای آن تا وقتی عضو شناخته می شوند که تابع آن مقررات بوده، حق العضویت آن را پرداخته و در راستای تحقق اهداف آن بکوشند".

حال می بینیم تشکلات سیاسی برچه پایه هائی استوار اند. من از بین چندین نوشته ای که در این رابطه خوانده ام، بهترین طرح به نظر من يك نوشته ای از سازمان خود ما (سا زمان مارکسیست - لنینیست افغانستان) آمده که برای حفظ اصالتش فراز هائی از آنرا عیناً در اینجا نقل می کنم: "تعدد تشکیلات موجود سیاسی در سطح جهان نمایانگر تعدد تضاد های موجود اجتماعی - اقتصادی بوده و منعکس کننده رابطه عمیق حاکم بین آحاد متشکله جوامع میباشد. ولی آنچه گریه است و اساس، این نکته که هیچ تشکلی نیست که در آن از نظر طبقاتی زمینه چینی نشده باشد.

نخست از همه معیار چگونگی يك تشكيل در ساخت طبقاتی و سیر تاریخی آن است. اینکه تشكيل مورد نظر روی کدام طبقه یا طبقات متکی است و در جهت منافع کدام بافت اجتماعی عمل می کند و در آخرین تحلیل چه هدفی را دنبال می کند، هدف در مسیر پویائی اجتماعی است یا به ایستائی جامعه منجر می گردد؟

"تشکیل انقلابی در لحظه معین تاریخی ممکن است، در مرحله ای تاریخی دیگری به تشکیل ارتجاعی بدل شود و آن در صورتی است که پویائی خویش را در جامعه از دست داده و به ایستائی بکشانندش. در عصر کنونی که تاریخ جوامع سخت به هم گره خورده است و بشر مترقی را در سرنوشتی واحد گرفتار نموده است، معیار تجدد و تعقب تشكيل از نظر زمانی تاریخ جهانی می باشد(عصرامپریالیسم و انقلابات پرولتری وجنبشهای آزادیبخش)، در حالیکه ویژه گی های مکانی به هیچ وجه از دیده فروگذار نمی شود".

"دومین پایه تشكيل انقلابی آگاهی انقلابی است، به حیث رهنمای پراتیک انقلابی (ایدئولوژی هدایتگر). صرفاً موجودیت عینی محرومان نمی تواند به براندازی حاکمان ارتقاء یابد. بلکه آنچه محرومان را به تحرك وامیدارد و موجودیت مظلومیت شان را اعلان می دارد، آگاهی یافتن محرومان است به مظلومیت شان، و آنگاه دستیابی به تئوری ئی که بتواند مشعلی فرا راه آزادی محرومان در مبارزه شان علیه حاکمان باشد. این دستیابی است که محرومان را از موجوداتی "درخود" به نیروئی "برای خود" بدل می کند وهستی مبارزه جوانه و دینامیک می بخشد که مصمم است هستی دیگر بیافریند و خود و جامعه خود را از بنیاد دگرگون سازد. عامل ذهنی به عنوان شناخت فعال عامل عینی در جهت تغییر بنیادی واقعیت موجود همان قدر از اهمیت برخوردار است که مغز متفکر انسان در پیکره اش به حیث اساسی ترین ویژه گی اش در رابطه به عالم حیه.

"سومین نقطه ای قابل تذکر در وجود تشكيل انقلابی طرح شعار زمان است.

پا گرفتن تشكيل براساس منافع طبقه پیشرو جامعه و آگاهی انقلابی آن در جهت رهائی محرومان از بند اسارت مستلزم گزیدن بهترین طریق اصولی در رسیدن به هدف می باشد. طرح شعارهای دور از زمان (گریز از زمان، به چپ یا راست) به طول شدن مسیر به پیروزی رسیدن محرومان در مبارزه مرگ و زندگی علیه حاکمان منجر می گردد. حکام زمان که از به آگاهی رسیدن محرومان نتوانسته اند جلو بگیرند به مؤثرترین وسیله دست می یازند و با طرح شعارهای گمراه کننده، دور از زمان مسیر موفقیت مظلومان را کژ و منحرف ساخته و چند صباحی به عمر خود می افزایند. و ای چه بسا که تشكيل انقلابی را از بسترش که همان توده های محروم است، جدا کنند و به تجریدش کشانند. وظیفه تشكيل انقلابی است تا شعار زمان خویش را دریابد و با طراحان شعارهای دور از زمان به ستیزی همه جانبه برخیزد".

بدین ترتیب می بینیم که تشكيل پرولتری نیز بر اساس سه پایه اساسی که عبارت از: ساخت طبقاتی با سیر تاریخی، ایدئولوژی و آگاهی انقلابی بحیث رهنمای پراتیک و طرح شعار زمان است، بنا یافته واستوار میباشد. اما مسئله قابل تذکر دیگر در تشكيل پرولتری ترکیب، ایجاد، نظم و هماهنگی واستحکام آن با آرایش خاص در رویارویی با دشمن است. در ادامه این بحث باز هم در همان سند درمورد تشكيل پرولتری میخوانیم که:

"پس ارگانیزم لازمه هدایتگر نبرد پرولتاریا باید ریشه در درون نیروهای محرکه جامعه داشته باشد و بایستی از پائین به بالا آهنگ رشد کند (زمینه عینی ذهنی اش مساعد ساخته شود) و ثمره اش را (سازمان یا حزب را) از بالا به پائین به چیند، به سخن دیگر تشكيل پرولتری نهاد جوشیده از بطن جامعه باشد(ازبین توده ها) و ساختش از بالا به پائین صورت گیرد(توسط آگاه ترین کادرها). یعنی اینکه از پیشآهنگ پرولتاریا، آنها هم از برگزیدگانش به جانب پرولتاریا، موازینش خیلی دقیق و حدود و ثغورش مشخص است. به زبان متداول تشكيل پرولتری(حزب، سازمان) ترکیب ارگانیک - دیالکتیکی برگزیدگان پرولتاریا است (طبقه نیست، پیشآهنگ طبقه است) که دیگر مجموعه ای ساده آحاد تشکیلاتی نیست، بل سیستم واحدی است که با صلاحیت و اراده ای پرولتری رسماً از بالا به پائین از طریق عالی ترین ارگان انتخابی(کنگره) بر مبنای هیئتی از ضوابط و آئین پرولتری با حدود و ثغوری مشخص پای به میدان کارزار می گذارد که آحاد متشکله ملزم به اطاعت از آنند. هدفش تأمین اهداف همه جانبه پرولتاریا و سایر زحمتکشان تعیین می گردد".

این خرابات مغان است در آن رندانند

این نه مسجد که در او بی ادب آئی به خروش

یکی دیگر از خصوصیات ویژه تشكيل پرولتری مسئله سنترالیسم دموکراتیک است که در راه رسیدن به هدف او را کمک مینماید. دموکراتیزم یعنی شنیدن افکار و پیشنهادات صفوف و انتقال افکار سالم و مؤثر به بالا و قضاوت در مورد آنها است و به کارگیری قسمت

های سالم افکار صفوف در کنار تئوری رهنما. گزارشات، پیشنهادات و انتقادات صفوف شناخت مرکزیت تشکیلات را از جامعه تاحدودی تکمیل می نماید که آن را با فهم و تجربه خود یکجا نموده و با صدور دستورات سالم و شناخت همه جانبه و عمیق تر به کار و پیکار انقلابی خود ادامه بدهد. دراین رابطه بازهم همان نوشته را ورق میزنیم :

" دموکراتیسم متمر و رشد آن در ابعادی گسترده نیروی ارادی يك جمع انقلابی است و نمایانگر سهم گیری جمع در رهبری که به کلیت تشکیل ویژه گی هائی می بخشد و آن را از غلطیدن به ولونتاریسم (اراده گرائی) و سوپژکتیویسم و مظاهر آن وا می رهند.

سنترالیسم جدا از مطلقیت، اکمال گر دموکراتیسم، یگانه شکل درست به کار بُرد آن در سطح يك تشکیل انقلابی است تا بتواند نیروی ارادی جمع را متمرکز نموده و از چندگانگی آن در عمل جلو بگیرد. سنترالیسم به عنوان تجسم متمرکز تضادهای موجود در تشکیل به ویژه گی های آحاد متشکله اش ترتیب اثر می گذارد و به غنای وحدت آن ها می افزاید .

وحدت دیالکتیکی سنترالیسم و دموکراسی در تشکیل انقلابی (حزب، سازمان) اساس روابط درونی را ساخته و تشکیل را از نظر ساخت ضروری آن که در روابط متجلی می گردد، معرفی می کند. مبارزه ای پیگیر بین دو طرف این وحدت به تحکیم مواضع تشکیلاتی منتج می شود و آن را در مدارجی از تکامل قرار می دهد". سخن را کوتاه می کنیم:

دیدیم که انسان موجود اجتماعی است که دراکثر امور به کار جمعی متوسل می شود و برای بهبود کار و ثمربخش ترساختن کارش نهادهائی را به وجود می آورد. در این نهادها نیز در انسجام بهترشان ضوابط و آئینی را مطرح و لازم الاجرا می داند. از این جا تشکیلات ساخته می شوند. در هرگونه تشکلی اعم از صنفی، مذهبی، کلتوری و مبارزاتی، فرد زمانی عضو آن شناخته میشود که به برنامه آن اعتقاد و به مقررات آن پایبندی داشته باشد و درجهت برآوردن هدفش متناسب با توان و موقعیتش عمل کند. فرق بین تك افراد و افراد متعلق به يك جمع در اینست که تك افراد باید در انجام امور خود تنها بیاندیشند، پلان کنند و عمل کنند؛ ولی درکار جمعی عضو يك جمع به علاوه ابتکارات فردی از فکر جمعی بهره مند می شود. در جمع برای طرح يك کار محصله ای چندین فکر به کار گرفته می شود که طبیعتاً دقیق تر، همه جانبه و سالم تر از فکر يك فرد است. در جمع برای اجرای يك کار نیز محصله نیروها وارد عمل می شود که طبیعتاً کار مؤثرتر، با توان بهتر و زودتر و غیره اجرا می شود و یک سری امتیازات دیگر کارجمعی... لذا عضو يك جمع یا تشکل برای بهبود کار که مطمئناً به نفع خودش نیز هست، ملزم به اطاعت از مقررات و آئین آن تشکل است تا از انارشی و هرج و مرج جلوگیری شده و از انرژی ها به نفع همه و درجهت اهداف مشترك جمع بهره سالم بگیرند.

تشکیل پرولتری (سازمان، حزب) عالی ترین و مدرن ترین نوع تشکیلاتی است که بشر تا حال ساخته است. دراین نوع تشکیلات با تحقق اصل سنترالیسم دموکراتیک که شرح آن را دادیم، به بهترین وجه از ابتکارات فرد فرد جمع استفاده میشود (رهبری جمعی) و با رهبری سالم و تطبیق رهنمود ها بهترین دستاوردها نصیب تشکیل خواهد شد.

سازمان مارکسیست-لنینیست افغانستان نیز تشکیل انقلابی پرولتری است که بر مبنای سنترالیسم دموکراتیک پرولتری مناسبات درون تشکیلاتی اش عیار شده و همه اعضای آن حقوق دموکراتیک انتخاب شدن و انتخاب کردن، اظهار نظر، پیشنهاد، انتقاد و بحث در همه امور را دارند و درعین حال موظف به تطبیق فیصله های جمعی و اطاعت از دساتیر سازمان و تادیه حق العضویت شان هستند. هر عضو سازمان در صورت مساعدت امکانات باید در حلقه تشکیلاتی معینی سازماندهی شود تا از آن طریق به حقوق تشکیلاتی اش دست یابد و برای انجام وظایفش رهنمائی و بسیج شود.

پایان.

انقلاب مزید بر تئوری انقلابی، نیازمند تشکیلات و سازماندهی است!

به فقر و گرسنگی کشاندن توده ها حربۀ سیاست استعماری است!

هیچ کسی این گفتهٔ ورد زبان مردم ما را که می گویند "عقل سلیم در بدن سالم است" انکار نخواهد کرد. اما داشتن بدن سالم مستلزم شرایطی است که در قدم اول خوب خوردن، خوب نوشیدن و همراه با آن حفظ الصحه را در بر می گیرد؛ که این ها به نوبۀ خود متضمن آرام خوابیدن ، تنومند شدن و سرانجام فرد دارای آرامش روحی وعقل سلیم بار آمدن می باشد.

اما چه در کشور عقب نگهداشته شده، فقرزده، مستعمره، ویران و بی سامان ما و چه در بین ملل ستمدیدهٔ همسان ما، آن همه شرایط ضروری اولیه و پیامد های گوارای آن را که نام بردیم، فقط برای آنهایی سهل و قابل دسترسی است که از امکانات پولی و مادی بهره مند می باشند. آن گروه ها را که اکثراً بر حیات اجتماعی مردم تسلط کامل دارند، طبقات حاکمۀ همان مملکت می نامند که البته آن طبقه یا طبقات مرفه – درست به دلیلی که شکم شان سیر و خواب شان راحت است – افراد و گروه هایی از قشرها و طبقات دیگر را به خدمت خود درآورده و به وسیلۀ آنها نه تنها حکمرانی خود را بر جامعه تحکیم می بخشند، بلکه خلق ها را از طریق ایادی خود به تسلیم، قناعت و عبودیت تشویق و تلقین می نمایند؛ که این نقش را غالباً روحانیون و نمایندگان مذاهب آن جامعه در برابر دریافت امتیازات و مکافات نقدی و غیره به عهده می گیرند. ولی مذهبیین تنها نیروی ارتجاعی و دشمن بهروزی مردم نیستند، بلکه ازدهای چند سر ارتجاع، نظریه خواست ها و طرح های استعماری، باشکل وشمائل مختلف – منجمله عناصر تعلیم یافته وتحصیلکردهٔ روشنفکر و گویا طرفدار منافع مردم – در اینجا و آنجا نمایان می شوند. زمانی هم که مردم به نسبت فشار بی حد و طاقت فرسا ، به درک شعوری رسیده واکنش نشان می دهند و خواهان یک طرفه ساختن بساط ظلم واستثمار می شوند، لبۀ تیز تهدید، تخویف و سرکوب – بالوسیله و یا به همکاری همان طفیلی های متحد حاکمیت – متوجه شان می گردد. پس یک تعریف استثمار باید محروم ساختن ستمکشان از شرایط بهزیستی، به نفع زالوهای چاق و فربه سوار بر گردۀ مردم باشد. این درست چیزی است که در کشور اشغال شده و خلق دربند کشیده و استثمار شدۀ خود می بینیم.

ادارۀ حکومت دست نشانده ، در کابل و هم در ولایات ، به دست قاچاقچیان و لارد های جنگی — مافیائی و معامله گران سیاسی قرار دارد که از هیچ گونه عمل شنیع جهت دریافت ثروت بیشتر دریغ نمی ورزند و دلالتان نوکیسۀ سرمایه با خصلت ارتجاعی مزدور منشائۀ ضد مردمی خویش، در تمام شرائین زندگی مردم ما مانند یک سم کشنده جریان داشته و در حمایت از اربابان تجاوزگر امپریالیست شان بالای مردم زحمتکش ما، که عمری را در فقر و مسکنت، بیماری ، بیسوادی و انواع رنج و مشقت و عذاب بسر برده اند، حکفرمائی دارند و مانند حیوانات درنده، دور از عواطف انسانی، امکانات زندگی بخور و نمیرشان را از آنها گرفته و ساحۀ زندگی را بر آنها تنگ و تنگتر می سازند و بیشرمانه و ظالمانه حاصل دسترنج شان را می کنند.

این مزدوران قلاده بگردن استثمار، به انجام ده ها عمل ننگین ضد منافع ملی قناعت نکرده با حرص و آز و پروئی در موسم های مختلف سال، دست به احتکار مواد اولیهٔ مورد ضرورت مردم میزنند و در انباشت سرمایۀ خود از هیچ نوع پستی دریغ نمی ورزند. گرچه وزارت عدلیۀ رژیم پوشالی و مزدور حامد "کرزی" با عوامفریبی قانون ضد احتکار را در سال ۱۳۸۶ش جهت تصویب به شورای نام نهاد ملی ارسال داشت، مگر در مدت پنج سال تا هنوز تصویب آن صورت نگرفته زیرا این قانون ضد منافع زورمندان احتکارچی و قاچچیان موادغذائی است ؛ آنهایی که با حفظ منافع قاچاقچیان دیگر چون قاچاقچیان مواد مخدر، قاچاقچیان اسلحه ، قاچاقچیان اطفال و جواسیس بیگانه با هم گرد آمده اند. آنهایی که با زور سرنیزه ، جبر و اکراه و معامله در شورای نامنهاد ملی و پُست های بلند رژیم پوشالی، خود را کشانده اند و حاضر نیستند علیه منافع هم پالگی های خویش ، قانون ضد احتکار را تصویب نمایند. بناءً برای مواد اولیه کدام نرخ ثابتی وجود نداشته و همیشه در حال نوسان می باشد. می توان گفت که طعم تلخ بی ثباتی آن را طبقات ستمدیدهٔ کشور ما می چشند. ما نوسانات نرخ و نوا در شهر کابل ، قبل از ماه رمضان و با آغاز ماه رمضان را می توانیم مثال بیاوریم :

اسم جنس	قیمت فی کیلو قبل از ماه رمضان	قیمت فی کیلو در ماه رمضان	اسم جنس	قیمت فی کیلو قبل از ماه رمضان	قیمت فی کیلو در ماه رمضان
آرد گندم قزاقی ۵۰ کیلوئی	۱۱۲۰ افغانی	۱۲۰۰ افغانی	دال نخود	۵۵ افغانی	۷۰ افغانی
روغن جواری	۱۰۰ افغانی	۱۲۵ افغانی	کچالو	۱۰۰ افغانی	۱۲۰ افغانی
روغن آفتاب پرست	۹۰ افغانی	۱۰۰ افغانی	پیاز	۸۰ افغانی	۱۰۰ افغانی
گوشت گوسفند	۳۰۰ افغانی	۳۳۰ افغانی	برنج پلو ی	۶۰ افغانی	۸۰ افغانی
گوشت گاو	۲۴۰ افغانی	۲۶۰ افغانی	برنج شوله نی	۴۵ افغانی	۵۰ افغانی
گوشت مرغ	۱۲۰ افغانی	۱۳۰ افغانی	تیل دیزل	۵۵ افغانی	۵۷ افغانی
آرد جواری	۱۳۰ افغانی	۱۳۰ افغانی	تیل خاک	۶۵ افغانی	۷۰ افغانی
لوبیا خشک	۶۵ افغانی	۷۰ افغانی	تیل پترول	۶۴ افغانی	۶۶ افغانی
نخود خشک	۷۰ افغانی	۱۰۰ افغانی	گاز	۴۵ افغانی	۵۴ افغانی
ماش	۶۰ افغانی	۶۰ افغانی	چوب	۹۰ افغانی	۱۰۰ افغانی
شکر	۵۰ افغانی	۵۵ افغانی	نمک	۴ افغانی	۴ افغانی

اما بلند رفتن نرخ ها، آنهم با فرارسیدن ماه رمضان! و در جمهوری اسلامی افغانستان... همراه با حد اعظم سؤ استفاده از ناچاری اقتصادی مردم و وحشت و دهشت راه انداخته شده توسط زالوهای جنگ سالار- مذهبی – شورائی ، یک روی سکه است. روی دیگر سکه، سیاست استعماری اشغالگران است که زالوهای بومی بر آن تکیه دارند و به گفتهٔ معروف "گوساله"هایی اند که "به میخ صاحب می پرند". درست همین سیاست استعماری دهشت گستر است که برای هر آنچه جانی و خائن به مردم است، زمینۀ خیانت و جنایت رسمی و " قانونی" را مهیا می سازد؛ ولی به یک شرط، و آن اینکه چشم پوشی و تأیید تلویحی جنایات شان توسط امپریالیسم ، "وقار و اعتبار" ظاهری ولینعمت را مورد سؤال قرار ندهد و خط حرکی جنایات آن جانپان و زالوها، در کُل، در جهت پیشبرد منافع استثمار و اشغال باشد. به همین دلیل است که بعد از بیشتر از یازده سال حضور به اصطلاح قوای امداد بین المللی در افغانستان ، نه تنها وضع زندگی مردم بیچارۀ ما بهبودی نیافت، بلکه هزاران مرض و فساد اجتماعی را استعمارگران اشغالگر بالوسیلۀ ایادی شرف باختهٔ خود، به آن ها به ارمغان

آوردند تا جایی که مردم امروز صرفاً به خاطر سیر نمودن شکم خود و خانواده خود، مجبور اند به کارهای شاقه (آنها هم در صورتی که دستگیری نماید) تن دهند تا بتوانند فقط بقای خود و عزیزان خود را عجلاناً تأمین نمایند... و این با حضور قوای چهل و چند کشور به اصطلاح "متمدن"، "صلحدوست" و "حامی حقوق اولیه افراد" است. مگر تغذیه یک حق طبیعی و مسلم فرد نیست؟ پس چرا با شدت گرفتن گرما و فرا رسیدن ماه فاقه کشی، به یکبارگی دسترسی به امکان تغذیه، برای افراد سخت دشواری شود؟ آری! پاسخ به این پرسش، خود جان مطلب است.

یکی از ابعاد نهایت غیر انسانی سیاست امپریالیسم، کشاندن توده ها به گرسنگی مزمن است. شخصی که نتواند به موقع و به طور دلخواه، با استفاده از مواد غذایی ضرور برای وجودش، تغذیه نماید به تدریج بطرف ضعف جسمی رفته، در اثر تقلیل شحم در عضلاتش وعدم تکافوی ویتامین های حیاتی وجودش، سیستم عصبی و قلبش در معرض خطر جدی قرار گرفته و فعالیت های عادی و حیاتی وجودش مختل شده، فرد به طرف مرگ تدریجی روان می شود. این مسئله به مراتب بیشتر در مورد کودکان - که وجود شان در مراحل حساس رشد - قرار دارد، اهمیت پیدا می نماید. علاوه بر این، کودکان و نوجوانان به دلیل داشتن حیات تعلیمی، برای پیشبرد درست دروس خود، به غذای مناسب و کافی ضرورت دارند. هرگاه کمبود جدی و مزمن غذایی رخ دهد، نه تنها اطفال و نوجوانان قادر به تمرکز فکری نخواهند بود، بلکه به مرور زمان، این وضع ناهنجار باعث دلسردی شان از درس و مکتب شده و در بعضی حالات - به دلیل دوره خلی بحرانی نوجوانی - ممکن خواسته یا ناخواسته مجبور به ترک مکتب شوند.

این درست چیزی است که امپریالیسم در کشور مستعمره انتظار دارد و برای آن طرح ریزی می نماید؛ یعنی فقط آنهایی در جامعه قادر به رشد و پیشرفت شوند که مهر تأیید استعمارگر را داشته در جهت منافع آن حرکت نمایند و همه هستی خود را وقف دفاع از استعمار نمایند. به عبارت دیگر، استعمار در کشور مستعمره، زمینه داشتن عقل سلیم و بدن سالم را فقط برای آنهایی مساعد می سازد - و آن ها را تا سطح طبقه مرفه بالا می برد - که پرورده دامن خودش بوده و در خدمت خودش باشند. پس شیوع فقر، تشدید گرسنگی (منجمله از طریق بلند بردن نرخ مواد ارتزاقی)، تزئید بیکاری و بی سرنوشتی توده ها که خود زمینه ساز انحطاط است. جزء برنامه کاری امپریالیسم اشغالگر و نوکران گوناگون بومی آن می باشد و نباید در این مورد کوچکترین شک و تردید را به ذهن خود راه داد. آیا ممکن است که کمک های ادعائی ملیارد دلاری "جامعه بین المللی" (۱۰ دالر مساوی به ۵۲ افغانی یا کمتر یا بیشتر) در ظرف اضافه از یازده سال نتواند شمه ئی از رفاه و بهزیستی موعود را به یک جامعه قربانی سه دهه جنگ و کاملاً ویران، میسر نماید؟ نه بحران اقتصادی موجود در غرب می تواند این حربه شناخته شده امپریالیسم علیه توده های ملیونی را از نظرها پنهان نماید و نه هم کدام اگر و مگر دیگر. امپریالیسم فقط می خواهد تا خلق های زیر پاشنه اش در یک تلاش بلاانقطاع و شب و روزی برای زنده ماندن خود مصروف باشند تا استعمارگر با خاطر راحت و به همکاری غلامان حلقه بگوش خود، به چپاول هستی شان بپردازد.

بناءً ثابت شده است که دولت مزدور از بدو تعبیه نامیمون آن به دست امپریالیسم امریکا و شرکاء، بالای مردم رنجیده ما ظلم و بی عدالتی فاحش روا داشته و در جهت انباشت سرمایه و کسب سود بیشتر شب و روز در تلاش است؛ و هیچ منطق و معیار انسانی و افغانی را بالاتر از منطق جمع آوری سود، ثروت و سرمایه زهر راه و رسمی که باشد نمی شناسد. گوئی اینان با زدن چوب حراج به زندگی مردم، توانسته اند به این منصب وطن فروشی، در پناه متجاوزین و اشغال گران تاراج گر نائل آیند.

این باندهای حاکم ناپکار، عوام فریبانه و با استراتیژی عجولانه به منظور پوشاندن خصال زشت شان، فعالیت های رسانه ئی چون کنترل قیم و بازار را از طریق رادیوها، تلویزیون ها، روزنامه ها، مجلات، پوستره های تصویری و انترنیت و دیگر نشرات دولتی و غیر دولتی رونق می دهند که همه و همه ناشر افکار و فرهنگ مزدورمنشانه و سود جوئی شان بوده با توسل به سیاست های نادرست، فقط بازار آزاد (قانون جنگل) را توجیه و ماستمالی می نمایند؛ که این روند جوانان ناآگاه و نوجوانان، طبقات و اقشار مردم را میوس و متأثر ساخته است. همه میدانند که دولت مافیائی در طول مدت یازده سال عمر نکبتبار خویش، به همکاری مشاورین تجاوزگر امپریالیست آن، تمام جایدادها و تجهیزات تخنیکی نهاد های تولیدی کارگری را بین وابستگان خود و کشورهای بیگانه به لیلام گذاشته اند و تقریباً هیچ منبع تولیدی دولتی و شخصی بدون وابستگی برای کار و معیشت کارگران وجود ندارد. همه کارگران فنی و مسلکی بخش های مختلف تولیدی، بشکل کارگر روزمزد ساختمانی، سر فلکه بازارها کشانده شده اند و دولت مزدور و دست نشانده در حقیقت اداره بیکارسازی را تحت نام کاذب "اداره اصلاحات اداری" با شعارهای دروغین و با لاف و گزاف رسانه ئی به وجود آورده است. روزانه ده ها هموطن ما به بهانه های مختلف، شغل مسلکی خویش را از دست داده و به سبیل بیکاران افزوده میشوند. این همه شقاوت ها، در بدری ها و بی روزگاری و بالاخره پیامد ناگوار محیطی و اجتماعی را، سیاست نیولیبرالیسم بار آورده است که این همه و همه نشان دهنده سیمای غیر انسانی و بی رحمی نظام طبقاتی است. برای درک سرشت ظالمانه سیستم طبقاتی ارتجاعی ضرور نیست که صرفاً به تحلیلهای اقتصادی طبقات زحمتکش و محروم رجوع شود بلکه به چشم سر می توان دید که توده های تحت ستم، به طور فزاینده و روزمره، در زیر سیطره آن جان کنی دارند.

بناءً، رویدادهای تاسف آوری، در اثر افسردگی شدید و نداشتن راه حل زود رس برای معضلات زندگی، رخ داده و روزانه تعدادی از هموطنان ما دست به خود کشی و خود سوزی می زنند؛ زیرا گرسنگی، بیکاری، گرانی قیم، تورم پولی و... در سطح بسیار وسیعتر و عمیقتر نسبت به جاهای دیگر، در کشور ما بیداد می کند. این وضعیت ناگوار مرگ انگیز ده ها جوان، اعم از دختر و پسر، را که محصول شرایط اجتماعی ناگوار جامعه طبقاتی مستعمراتی و روند چپاول، انحصار و سلطه امپریالیستی است، باعث می گردد. به طور خلاصه می توان گفت که:

سرمایه با استثمار و ستم، غارتگری، دزدی، آدم ربائی، تجاوز، کشتار، ویرانی، بربریت و ده ها بی عدالتی دیگر، غیر انسانی ترین اعمال متکی به زر و زور را علیه مردم ما رایج ساخته و اکثریت مردم را در گرداب مشکلات جدی دست و پا گیر ساخته است. سردمداران مزدور، کاذبانه نوید فردای افغانستان دارای حکومت داری خوب و اقتصاد شکوفا را، با دهل و سرناي کرکننده و دلخراش (با وجود داشتن بیش از پنجاه ملیارد دالر قروض دولت دست نشانده از بانک جهانی، صندوق بین المللی پول، سازمان تجارت جهانی و بانک انکشاف آسیائی ...) آوازه ساخته و گرو تمام ذخایر و معادن ملی را با اشک تمساح و پرگوئی راجع به اصلاحات و برچیدن فساد اداری از درون دولت دست نشانده ... زیر و زبر مینمایند. مردم به وعده های دروغین حکومت گوش نداده و علنی در موترها، ادارات دولتی، پوهنتونها یا دانشگاه ها، بازارها، محلات مسکونی و بالای مزارع خود، ماهیت ضد مردمی، خصلت مزدور منشانه، دست نشاندگی شان از جانب بیگانگان را توضیح نموده و هر نوع تصمیم، صلاحیت، مشروعیت و اختیارات دولتی شان را از جانب امپریالیست های امریکائی و متحدان آنها میدانند نه خود آنها و کدام دل بستگی به دولت مزدور ندارند.

گزارشگر. کابل - افغانستان مورخ ۷ اسد ۱۳۹۱

یکی از ابعاد نهایت غیر انسانی سیاست امپریالیسم، کشاندن توده ها به فقر و گرسنگی مزمن است. این درست چیزی

است که امپریالیسم در کشور مستعمره انتظار دارد و برای آن طرح ریزی می نماید. فقط آنهایی در

جامعه قادر به رشد و پیشرفت میشوند که مهر تأیید استعمارگر را داشته، در جهت منافع آن

حرکت نمایند و همه هستی خود را وقف دفاع از استعمار نمایند.

سلسله دروس مترقی اندیشه پیشرو عصر

درس دوم

موضوع درس:

ماتریالیسم تاریخی

چرا مارکسیست ها خود را ماتریالیست می گویند؟ چرا آنها ماده را مقدم می دانند؟ آیا این به معنی آن است که آنها موجودیت و اهمیت افکار (ایده) را انکار می نمایند؟ مگر مارکسیسم – لنینیسم یک مجموعه ای از افکار نیست؟ چه رابطه ای میان ماده و فکر موجود است؟ ما در اینجا از کدام ماده بحث می کنیم؟ آیا ماده فقط همان است که با دست می توانیم لمس کنیم و یا در زیر میکروسکوپ مشاهده نمائیم؟ مسلماً که نه!

تولید مایحتاج برای پیشبرد زندگی، شیوه تولید آنها، تبادل آنها، مراودات میان انسان ها، میان گروه های اجتماعی، میان طبقات در این تولید و در این تبادلات؛ به یک کلام: اقتصاد... همه اینها همچنان به قلمرو مادی تعلق می گیرد: این ماده اجتماعی است. انسان، خودش با عضلات و دماغش، با نیروی کار جسمی و دماغی اش، آیا چیزی غیر از ماده است؟

ماتریالیسم تاریخی از کدام تاریخ سخن به میان می آورد؟ تاریخ "مردان بزرگ" (و زنان بزرگ)؟ تاریخ جنگ ها میان ملل و نبردهای مهم؟ تاریخ مبارزه میان طوایف، میان دول، میان امپراطوری ها؟... یا تاریخ شکل گیری جوامع، تاریخ آنچه شیوه های تولید گفته می شود، تسلسل آنها، جای گزین شدن یکی به جای دیگر و علل و انگیزه های آن تغییرات؟ میان زیربنای اقتصادی جوامع و روبنای سیاسی، ایدئولوژیک و فرهنگی،... چه چیزی تعیین کننده است؟ در پاسخ این سؤال، ایده آلیست ها، همان طوری که از نام شان پیداست، جواب می دهند: افکار (ایده ها)! اما آنها خوب می دانند که قبل از پیدایش انسان و دماغ او، تفکر آگاهانه وجود نداشت. آنها شعور مافوق، مقدم بر انسان و ماده را که "خدا" می نامند، اختراع نمودند؛ یعنی "ذات تعالی" یا "خالق"... ما ماتریالیست ها، ماده را، به مفهوم عام آن، یعنی مجموع اشیائی را که واقعیت فیزیکی و اجتماعی دارند، قبل از افکار قرار می دهیم.

چگونه تاریخ تکامل جوامع را مطالعه خواهیم نمود؟ بسیار مغلق است! از کدام جای آن آغاز کنیم؟ ما فکرمی کنیم که اساساً سه چیز برای درک و به حافظه سپردن مهم است:

سیستم های اجتماعی - اقتصادی ابدی نیستند:

آیا به کرات این جمله را نشنیده ایم که: "کارگران و کارفرمایان همواره وجود داشته اند!" مگر با آن هم، ادعای نادرست تر از این نمی توان یافت. از عمر نظام سرمایه داری فقط دو قرن می گذرد؛ مگر اشکال استثماری قبل از کار مزدی وجود داشت: برده داری و سرواژ (فئودالیسم) نیز زمان طولانی موجود بوده اند.

همه چیز، از انسان گرفته تا ستاره گان و خود کیهان، متولد می شوند و می میرند. آیا ممکن است که ساختار های اجتماعی - اقتصادی در جامعه انسانی از این قانونمندی مستثنی باشند؟ آیا ساختار ها تصادفاً ظهور می کنند و یا در شرایط معین رشد نیروهای مؤلده و مناسبات تولیدی پدید می آیند؟ چرا نظام های اجتماعی - اقتصادی می میرند؟ در پاسخ این سؤال ما می گوئیم که آنها زمانی ناپدید می شوند که مناسبات استثماری را که آنها از آن نمایندگی می کنند، دیگر دوام یافته نمی توانند؛ زیرا باعث عصیان آن هائی می شود که مورد استثمار قرار دارند؛ و آن مناسبات هرگونه پیشرفت بشریت را درمبارزه اش برای دگرگون نمودن طبیعت، برای تولید ضروریات زندگی، سد می شود. این چه مفهومی دارد؟ تا چه زمانی سرمایه داری به لگدمال کردن ما ادامه خواهد داد؟ مگر با وجود اینهم، ما می توانیم پایان آن را پیشگوئی کنیم: بدون شک نه در آینده دور، هرگاه با مقیاس تاریخ بسنجیم. چرا؟ با کدام شرایط؟

بنای جوامع بر اقتصاد استوار است نه بر ایدئولوژی:

چرا جامعه فرانسه را یک جامعه "سرمایه داری" می نامند؟ سیاستمداران و روشنفکران بورژوا آن را در وجوه سیاسی آن مشخص می سازند: آنها از "رژیم دموکراتیک"، "جامعه مدنی" و "جهان آزاد" حرف می زنند. کشیشان جز به انجیل و اراده آسمانی، به چیزی سوگند یاد نمی کنند. ما می گوئیم که چیزی که یک جامعه را مشخص می سازد، شیوه تولیدی است که در آن حاکم می باشد؛ یعنی طریقه مهار نمودن طبیعت و نوع مناسباتی که انسان ها برای آن بین خود به وجود می آورند.

این فقط بعد از آن است که رژیم های سیاسی، سیستم های قضائی، افکار، فرهنگ ها و ادیان و یا هم نبودن ادیان، برای تنظیم تناسب قوا که اساس مبارزه طبقاتی را تشکیل می دهد، فرامی رسند. نقش آن نهاد ها این است که علی رغم تضاد منافع و مبارزات اجتناب ناپذیر میان طبقات متخاصم اجتماعی، جامعه را در تحت سیطره نظام موجود قادر به ادامه حیات نماید.

مسلم است که افکار و ایدئولوژی ها به نوبه خود روی تکامل اقتصادی جامعه اثر میگذارد. اما در این میان چه چیزی بنیاد و اساس جوامع بشری را میسازد؟ و چگونه این بنیاد های اقتصادی طبقات اجتماعی مختلفی را که یکی با دیگری به مبارزه برمی خیزند، مشخص کرده و از همدیگر متمایز میسازد؟

نقش مبارزه طبقاتی در تاریخ:

معمولاً می گویند که مبارزه طبقاتی موتور تاریخ است. در جوامع طبقاتی، این مبارزه طبقاتی است که بر اساس تضاد طبقاتی شکل می گیرد. معنی آن چه است؟ به خاطری که دچار ابهام نشویم، باید مطالعه کنیم که چرا و چگونه، به دنبال تکامل نیرو های مولده، طبقات به وجود آمد. به خصوص، باید دقیق شد که این تکامل چگونه به "تقسیم اجتماعی کار" و تخصصی شدن وظایف منجر شده و باعث به وجود آمدن منافع متضاد و آشتی ناپذیر (انتاگونیستی) شد؛ و در نتیجه به تقسیم جامعه و شکل گیری طبقات اجتماعی انجامید.

چرا و چگونه گذار از جامعه اولیه به برده داری، بعداً به سرواژ و متعاقب آن، به سرمایه داری صورت گرفت؟ آیا این تغییرات صرفاً به دلیل طبع خود خواهانه انسان ها و قدرت طلبی آن ها بوده است؟ و یا اینکه در نتیجه رشد نیرو های مولده و "تقسیم اجتماعی کار" تولید اضافی در عرصه زراعت، و بعداً صنایع دستی ایجاد شده و در نتیجه غصب این مازاد تولید که متعلق به کل جامعه بود، توسط بخشی از جامعه، طبقات مختلف اجتماعی و تفاوت های طبقاتی به وجود آمد؛ جامعه دستخوش تغییر و گذار شد؟ رابطه میان این دو پدیده چیست؟

لذا ما روند جای گزینی شیوه های مختلف تولید و اشکال مختلف آن را در جوامع مربوطه، با تأکید روی عواملی که گذار از یک شیوه تولید به شیوه دیگر تولید و از یک نظام اجتماعی به نظام دیگر اجتماعی را ممکن و ضرور می سازد، مطالعه خواهیم نمود.

با حرکت از تجربه این تغییرات و تبدلات و این انقلابات گذشته، ما خواهیم دید که در پایان کار چرا و چگونه، سرمایه داری علیرغم نمایندگی از ترقی و پیشرفت در تاریخ بشریت در مرحله معینی - مرحله ای که تکامل آن ایجاب می کرد - می تواند و باید هم به طور اجتناب ناپذیر معدوم گردد زیرا به یک عامل بازدارنده حرکت، به یک مانع در راه تکامل بشریت مبدل گردیده است.

ما همچنان خواهیم دید که فقط مبارزه طبقاتی قادر است که این میوه پخته را، به عوض ماندن و پوسیدن آن بر شاخ درخت برای همیشه، برچیده و آن دیگری را به جایش بارور سازد. اگر میوه های گندیده ریفورمیسم را نمی پسندیم، پس بایست همزمان برای برچیدن بساط کاپیتالیسم و استقرار کمونیسم بکوشیم.

درس دوم

- ۱ -

ماتریالیسم تاریخی: جهان بینی مارکسیست - لنینیستی در باره تکامل جوامع بشری

جهان بینی ماتریالیستی تاریخ:

چرا "یک" جهان بینی ماتریالیستی در باره تاریخ؟ به خاطری که بیش از یک جهان بینی وجود دارد. ما تنها نیستیم که ادعای ماتریالیست بودن می کنیم. آنچه اندیشه ما را متمایز می سازد اینست که اندیشه ما بر دیالکتیک تکیه دارد؛ که ما آنرا در درس دیگری مطالعه خواهیم نمود.

چرا "ماتریالیسم" تاریخی می گوئیم؟ آیا مارکسیست ها موجودیت و اهمیت فکر (ایده) را انکار می کنند؟ به هیچوجه! همین که ما دور یک میز برای بحث و تبادل نظر می نشینیم، درست به این دلیل است که ما معتقدیم افکار ما باید عمل ما را هدایت کند؛ و برای آن، ما باید به آموختن علوم بپردازیم؛ طرز تفکر خود را تغییر دهیم؛ تئوری های جدیدی را رویکار سازیم. پس چرا واژه "ماتریالیسم" فقط به این دلیل، عکس فلسفه های بورژوا که عموماً افکار را بر ماده مقدم می دانند (چه در شکل خدا، ذات متعال و یا روح باشد و چه در تفکر عالی و پرنبوغ چند انسان بزرگ...)، ما تأکید می ورزیم به اینکه ماده بر فکر تقدم دارد. این اشکال خود چیزی به غیر از محصول تفکر انسان نیست. به علاوه، تفکر به ذات خود عملیه ایست مادی، نتیجه فعالیت دماغ ما.

مگر آن بحثی است فلسفی. در این موضوع منظور اصلاً سیاسی است. طبقات حاکم از زمانی که به وجود آمده اند، به مؤلدين ثروت های نعمات مادی چنین تلقین می کنند که گویا این تفکر قدرت های مافوق بشر است که جهان را می چرخاند؛ درحالیکه آنچه جهان را می سازد، فعالیت فیزیکی و کیمیاوی عناصر طبیعی اند که کار نسل هایی از مؤلدين بر آن اعمال شده تا آن را تابع اراده خود سازند. "شخصیت های بزرگ" اکثراً منفعت آن را جمع آوری نموده و جامعه را به نفع خود اداره و رهبری می نمایند.

چرا ماتریالیسم "تاریخی"؟ به دلیلی که سخن بر سر تاریخ تکامل جهان و جوامع است. پیش از آنکه این تاریخ را مختصراً به بررسی بگیریم، آنچه را در اصول ماتریالیسم تاریخی به نظر ما اساسی می نماید، جمع بندی می نماییم. این کار در سه نکته خلاصه می شود:

* نظام های اجتماعی - اقتصادی ابدی نیستند.

* اساس جوامع انسانی بر اقتصاد استوار است نه بر اراده انسان ها.

* تاریخ جوامع طبقاتی تاریخ مبارزه طبقاتی است.

(نظام های اجتماعی - اقتصادی ابدی نیستند:

جامعه سرمایه داری به نظر تعداد زیادی از افراد تغییر ناپذیری نماید. با وجود بحرانها و جنگ ها پا برجاست و نسبت به آنچه "اردوگاه سوسیالیست" نامیده می شد، وضع آن بکلی خوب است. تغییراتی را که متحمل می شود، سیستم استثمار پرولتاریا توسط بورژوازی را که از مدت دو قرن به اینطرف دوام دارد، متأثر نمی سازد.

این نکته نزد بسیاری از کارگران ذهنیتی را خلق می کند که بر اساس آن نظام سرمایه داری ابدی بوده و کافی است آن را کمی بهبود بخشید؛ ولی در بنیاد آن هرگز تغییری به میان نخواهد آمد. ناگفته نماند که این استدلالی است که اکثر اوقات در کارخانه ها چنین به گوش می رسد: "کارگران و کارفرمایان همواره وجود داشته اند و همواره وجود خواهند داشت". بورژوازی کار تعمیق و پخش این طرز فکر را به عهده می گیرد.

اما کارگران و کارفرمایان همواره وجود نداشته اند. اشکال دیگر استثمار موجود بوده است. قبل از سرمایه داری، فئودالیسم وجود داشت که بر استثمار سرف ها (دهقان وابسته به زمین - مترجم) بنا یافته بود. پیش از فئودالیسم، نظام برده داری بود که بنیاد آن بر استثمار برده ها قرار داشت. آن جوامع هم صدها سال دوام کردند. و بدین گونه، در آن ادوار هم مفکوره حاکم، به خصوص از طریق موعظه های دینی، این بود که آن جوامع ابدی بودند.

ولی در واقعیت، حتی خود استثمار همه وقت وجود نداشته است. اشتباه مطلق است اگر گفته شود که کارگران و کارفرمایان همواره وجود داشته اند، یا اینکه استثمارگران و استثمارشوندگان همیشه موجود بوده اند. این فقط یک نمونه بارز جهالت است که با مواظبت خاص بورژوازی پرورش داده می شود و پرولتاریا قیمت گزافی برای آن می پردازد.

در آغاز پیدایش بشر، اجتماعاتی وجود داشتند که به آنها جامعه بدوی (کمون اولیه) گفته می شود و در آنها نه استثمار وجود داشت، نه تقسیمات طبقاتی و نه هم جنگ. چنان اجتماعاتی هنوز هم در بعضی از مناطق امریکای جنوبی، افریقا و آسیا وجود دارند. پس، خلاف آنچه که عده ای می خواهند بقبولانند - بدبختانه بسیار اند آنها - که به آن اعتقاد دارند - این "عیوب" (مالکیت خصوصی، استثمار، وجود طبقات، جنگ و غیره - مترجم) در سرشت انسان حک نشده اند.

تا جایی که به آینده مربوط می شود، ما خواهیم دید که به همان اندازه که نظام سرمایه داری رشد می نماید، شرایط سرنگونی خود را هم مهیا می سازد، و نهایتاً به لغو استثمار می انجامد.

هیچ چیز ابدی نیست. جامعه سرمایه داری یک جامعه طبقاتی است، و مانند جوامع طبقاتی ماقبلش در نتیجه رشد نیرو های مولده و در جریان مبارزه طبقاتی (به خصوص در خلال انقلابات انگلیس و فرانسه) تولد شد؛ تکامل نمود و حتی امروز هم، در میان تضادها و تناقضات لاینحل، به رشد خود ادامه می دهد؛ و با فرا رسیدن انقلابات بعدی خواهد مرد.

اما چه وقت؟ تا پنجاه سال دیگر؟ تا صد سال دیگر؟ تا یکصد و پنجاه سال دیگر؟ هیچکس نمی تواند پیشگویی نماید. فقط یک چیز مسلم است: سرمایه داری سرعت عظیمی به حرکت تاریخ بخشیده است. سرمایه داری جهانی شدن پدیده های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی [و فرهنگی] را به طور بی سابقه ای باعث شده است. مجموع عوامل مذکور این مفکوره را در ذهن خطور می دهد که احتمالاً عمر سرمایه داری نسبت به فئودالیسم برده داری محدود تر خواهد بود.

شکل دیگری از جامعه جانشین جامعه سرمایه داری خواهد شد. ما فکر می کنیم که این جامعه نمی تواند چیزی به جز جامعه سوسیالیستی باشد. در حال حاضر، چنین جامعه ای در هیچ نقطه ای از کره زمین وجود ندارد، با آنکه جنبش توده ها چندین مرتبه با یورش برای ایجاد آن قذلم نموده است.

بدون آنکه در جزئیات آن تلاش ها که همه تا حال به شکست مواجه شده اند داخل شویم، این را می توانیم بگوئیم که دستاورد قیام های مذکور نشان داد که قدرت سرمایه داران می تواند سرنگون شود؛ و هم اینکه قدرت آنها فقط از اثر ضعف خود ماست.

۲) اساس جوامع اقتصاد است:

آخر برای چه جامعه امروزی را "سرمایه داری" می نامند؟ چرا برای جوامع پیشین از فتودالیسم و برده داری نام می برند؟ عنصر تعیین کننده در تجزیه و تحلیل یک جامعه چیست؟

سیاستمداران، فیلسوفان و علمای بورژوا، کشیش ها و غیره... پاسخ خود را دارند. برای برخی از آنها اساس مسئله افکار سیاسی و نهاد های آن است. برای عده ای هم، موضوع سطح شناخت های تئوریک است. و برای بعضی های دیگر، دین است...

برای ما ماتریالیست ها عنصر اساسی اقتصاد است؟ اقتصاد به چه خطاب می شود؟ اقتصاد عبارت از تولید، بازتولید ... و تبادله اشیا زندگی مادی است.

نیروهای مؤلده و مناسبات تولیدی:

آنچه نیروهای مؤلده را می سازد وسایل و طرقی است که انسان ها توسط آنها با طبیعت داخل تماس و برای بهره گیری از آن داخل تعامل می شوند. یعنی از یک جانب نیروی کار خودشان، و از جانب دیگر، وسایل تولید و تکنیک هایی را که به کار می برند. قُلبه ابتدائی و نیروی جسمانی برده در زمان برده داری؛ گاو آهن و کار سرف در نظام فتودالی؛ ماشین بخار و نیروی کار کارگران در آغاز کاپیتالیسم... نشانه های بارز و نقاط عطف مسیر تاریخ رشد نیروهای مؤلده اند.

انسان ها خود جزء طبیعت اند. آنها به مثابه نیروی کار، نیروهای مؤلده را می سازند؛ تولید نسل می کنند؛ با کار خود، طبیعت را دگرگون ساخته و در نتیجه به تغییر خود می پردازند.

نحوه ای که انسان ها به منظور تولید باهم داخل مراوده می شوند، مناسبات تولیدی نامیده می شود. در جامعه کمون اولیه، این مناسبات عادلانه بود. در دوره برده داری، این مناسبات به وسیله تصاحب برده ها توسط برده داران تعیین می شد. در نظام فتودالی، مالکان زمین بسان طفیلی بر دوش سرف ها که نیمه آزاد بودند، بسر می بردند (سرف ها ملکیت زمیندار نبودند، ولی با زمین یکجا خرید و فروش می شدند).

امروز در زیر سلطه نظام سرمایه داری، آلهائی که ثروتمند اند، یعنی دارندگان وسایل تولید (سرمایه داران)، توده های عظیم انسان های آزاد (کارگران) را به وسیله کار مزدی استثمار می نمایند.

فردا با استقرار سوسیالیسم، کارگران و دیگر استثمارشدگان، برای آموختن رهبری مشترک اقتصاد، با هم داخل مراوده خواهند شد. در انتهای این پروسه، با استقرار کمونیسم، مناسبات تولیدی بار دیگر عادلانه خواهد شد.

این مناسبات تولیدی به واسطه شکل تصاحب وسایل تولید تعیین می شود: وسایل کار مثل ماشین ها، ابزار و اشیا مورد نیاز کار مانند مواد خام، زمین و غیره. این مناسبات تولیدی به نوبه خود، تمام روابطی را که بین انسان ها شکل می گیرد، تعیین می کند که البته با شیوه تقسیم ثروت ها و نعم مادی آغاز شده، ولی همچنان عرصه های قدرت سیاسی و اجتماعی، دانش و علوم، روابط مرد و زن، خانواده و غیره را نیز احتوا میکند.

زیر بنا و روبنا:

پس اقتصاد عنصر اساسی زیربنای جامعه می باشد. زیر بنا است که نه تنها نحوه کار جوامع و آنچه را در آنها رخ می دهد، توضیح می کند؛ بلکه علاوه بر آن دلیل وجودی آنها و تکامل بنیادی آن ها را هم روشن می سازد. این اقتصاد است که بعداً روبنای حقوقی - قوانین، سیاست، نهاد ها، احزاب؛ و آگاهی را که انسان ها در حیات اجتماعی به آن دست می یابند، شکل می دهد: ایدئولوژی، فرهنگ، علوم اجتماعی، فلسفه و غیره...

برای دانستن واژه های "زیر بنا" و "روبنا"، یک کشتی را مثال قرار دهیم: (عین کلمات را در نیروی بحری ارتش به کار می برند). زیر بنا، در مجموع، بدنه کشتی و هر چه را که در آن است در بر می گیرد: ماشین ها؛ هر آنچه که کشتی را قادر می سازد که به روی آب شناور بوده و به پیش رود. روبنا عبارت است از جایگاه کنترل و هدایت و غرفه ها. هر دو زیر بنا و روبنا مهم اند؛ ولی کدامیک اساسی است؟ چه چیز تعیین کننده است؟ بدون اتاق کنترل و غرفه ها، کشتی به خط مستقیم به پیش نخواهد رفت ولی شناور خواهد بود. بدون بدنه کشتی، حتی غرفه ها هم وجود نخواهند داشت. بدون تولید، بدون یک "اقتصاد"، جامعه ای وجود نخواهد داشت. بدون کباب و مرغ بریان، وکیل شورا و کشیش (ملا و مولوی در جامعه خود ما - مترجم) وجود نمی داشت. در اصل، طبقات حاکم این را بخوبی میدانند. ناگفته نماند که به همین ترتیب یک باری که شکم های خود را سیر کردند، آنها خدا و پارلمان را اختراع کردند.

نظام های سیاسی، سیستم های قضائی، افکار، فرهنگ ها و ادیان و یا نبود ادیان (همه آنچه "روبنا" گفته می شود)، فقط بعداً به وجود می آید. نقش این نهاد های روبنائی اینست تا سیطره اقتصادی طبقات حاکم و استثمار را در جامعه مشروعیت بخشیده و نظم موجوده را حفظ کند.

ایدئولوژی به مثابه عنصری از روبنا به نوبه خود فرامی رسد و روی تکامل اقتصادی جامعه اثر میگذارد. اما این اقتصاد است که اساس همه آنهاست. گفتن اینکه اقتصاد عنصر اساسی است، چنین معنی نمی دهد که عنصر یگانه است. نهاد ها و جریان های سیاسی، قوانین، افکار، مسلماً نقش بازی می کنند که تجزیه و تحلیل آن برای داشتن یک تصویر حقیقی و کامل از واقعیت، حتمی و ضروری می باشد.

۳) تاریخ جوامع طبقاتی اولاً تاریخ مبارزه طبقاتی است:

کتاب های تاریخ مکتب، دید کاملاً تحریف شده ئی به ما می دهند. برای آنها تاریخ، کارنامه مردان بزرگ، تخصصات و تصادمات میان ملت ها، جنگ ها و فتوحات چشمگیر کشور گشایان معنی می دهد.

ملت ها وجود دارند و درگیری های آنها هم به تاریخ آهنگ خاص آن را می بخشد. به همین ترتیب، ما انکار نمی کنیم که مردان بزرگ هم نقش شان را در آن بازی می نمایند. اما این تعبیرات کتمان آنچه را اساسی است، هدف قرار می دهد. نکته اساسی اینست که مناسبات اقتصادی، جامعه را به گروه های دارای منافع متضاد و آشتی ناپذیر، یعنی به طبقات تقسیم می کند.

طبقات کدام ها اند؟ از لنین نقل قول کنیم: "طبقات به گروه های بزرگی از افراد اطلاق می گردد که بر حسب جای خود در سیستم تاریخاً معین تولید اجتماعی، بر حسب مناسبات خود (که اغلب به صورت قوانین تثبیت و تنظیم گردیده است) با وسایل تولید، بر حسب نقش خود در سازمان اجتماعی کار و بنابر این بر حسب شیوه های دریافت و میزان آن سهمی از ثروت اجتماعی که در اختیار دارند، از یک دیگر متمایزند. طبقات آن چنان گروه هایی از افراد هستند که از بین آنها یک گروه می تواند به علت تمایزی که بین جای آنها در یک رژیم معین اقتصاد اجتماعی وجود دارد، کار گروه دیگر را به تصاحب خود درآورد." (لنین، ابتکار بزرگ).

اما زمانی که تضاد منافع به میان آید، مبارزه در می گیرد:

مارکس و انگلس در "مانیفیست حزب کمونست" می نویسند: "تاریخ کلیه جوامعی که تا امروز وجود داشته، تاریخ مبارزه طبقاتی است. انسان آزاد و برده، پتریسین (نجیب زاده) و پلین (عامی)، مالک و سرف، استاد کار و شاگرد؛ خلاصه ستمگر و ستمکش با یکدیگر در تضاد دائمی بوده و به مبارزه ای بلا انقطاع، گاه نهان و گاه آشکار، مبارزه ای که هر بار یا به تحول انقلابی سازمان سراسر جامعه و یا به فناء مشترک طبقات متخاصم ختم میگردد، دست زده اند.

جامعه نوین بورژوازی، که از درون جامعه زوال یافته فئودال برون آمده، تضاد طبقاتی را از میان نبرده است، بلکه تنها طبقات نوین، شرایط نوین جور و ستم و اشکال نوین مبارزه را جانشین آنچه که کهنه بوده ساخته است."

پس بررسی و تحلیل مبارزات طبقاتی کلید اصلی درک رویداد های تاریخی می باشد. اما یگانه کلید نیست: رقابت میان بورژوازی برای تسلط بر جهان، کلید دیگر آن است. مبارزه ملی خلق ها به ضد ستم امپریالیستی، کلید دیگر است. با آنکه این تضادها از مبارزه طبقاتی متأثر شده و به آن مشروط می شود، ولی تضاد های مذکور به مبارزه طبقاتی خلاصه شده نمی تواند. بیایید خطوط کلی تاریخ مبارزات طبقاتی را ترسیم نمائیم:

ظهور مبارزه طبقاتی:

این پدیده ثمره یک پیشرفت است: یعنی تکامل ظرفیت جوامع بدوی در بدست آوردن مازاد تولید در رابطه با طبیعت. این مازاد تولید به ذات خود نتیجه یک تجربه اندوزی در مبارزه برای بقا، در رویارویی با طبیعت و همچنان پیامد تقسیم کار بوده است: تقسیم طبیعی کار میان زن و مرد، و تقسیم اجتماعی کار میان زراعت و دامپروری (مالداری). در مقابل، موجودیت مازاد تولید محرکی شد برای تقسیم مجدد اجتماعی کار: میان مؤلدين زراعی و صنایع دستی (پیشه وری). در آن زمان، این تقسیم کار اکثراً میان طوایف صورت می گرفت. هر طایفه با کسب تخصص در رشته معینی به صورت جمعی، در صدد تصاحب مازاد تولید و محروم ساختن دیگران می شد. از همان زمان مبارزه برای تملک مازاد تولید ادامه داشته است. این امر باعث بروز جنگ ها و در عین حال منجر به سازماندهی پیشرفته تر اجتماعی شد. پایان.

پیام های ارسالی و دریافتی:

از: سازمان مارکسیست – لنینیست افغانستان (MLOA)

به: رفیق لوئی جی، جلندونی از "جبهه ملی دموکراتیک فلیپین (NDFP)"

رفیق ارفقای عزیز!

با اندوه تمام، ما از خبر کشته شدن رفیق "کا ارمان الباریلو" و ده تن رفقای دیگر عضو "جبهه ملی دموکراتیک فلیپین" توسط رژیم فاشیستی و ارتجاعی فلیپین مطلع گردیدیم. اعدام صحرائی و شیوه وحشیانه و نهایت غیر انسانی رفتار با اجساد رفقای ما نشان می دهد تا چه اندازه مبارزه شان به رژیم دست نشاندۀ امریکا در مانیلا و بادران امپریالیست آنها ضربه وارد نموده است.

ما با ابراز نفرت و انزجار تمام نسبت به قاتلین آنها، و با شدید ترین الفاظ ممکن، جنایت فاشیستی مقامات فلیپینی را محکوم نموده و در پیوند با جنبش انقلابی بین المللی، عمیق ترین مراتب همدردی خود را به شما ابراز نموده و همبستگی خلل ناپذیر خود را با شما و به جنگ عادلانه تان برای احقاق حقوق مردم تان اعلام می داریم. ما اطمینان کامل داریم که جنایت وحشتناک رژیم آلۀ دست امپریالیسم در مانیلا هرگز نمی تواند مارش انقلابی شکوهمند شما را به سوی پیروزی متوقف و یا هم تخطئه نماید.

افتخار به رفیق "کا ارمان الباریلو" و ده انقلابی دیگر!

زنده باد جنبش بین المللی کمونیستی!

با درودهای انقلابی!

مسئول کمیته روابط بین المللی "سازمان مارکسیست – لنینیست افغانستان" (MLOA)

متن پیشنهادی اعلامیه «ایکور» پیرامون فاشیسم و جنگ

۳۰ جولای ۲۰۱۲

سکرتیریت «ایکور»

به: تمام احزاب و سازمان های عضو «ایکور»

درس های اندوخته از هیروشیما و ناگاساکی

یکبار دیگر ششم اگست فرا می رسد و جهان مجبور است وقایع هولناک قتل عام هستوی در هیروشیما و ناگاساکی را به خاطر آورد.

امروز جنبش وسیعی در تمام جهان علیه استفاده غیرمسئولانه از انرژی هستوی راه افتاده است. در همین گذشته نزدیک، «ایکور» و «لیگ بین المللی مبارزه خلقها (ILPS)» اکسیونی را برای جمع آوری میلیون ها امضاء در سراسر جهان، برضد قوت هستوی و سلاح هستوی انجام دادند. یادبود از ششم اگست، بدون شک، آن کمپاین امضاء ها را بسوی مساعی بزرگی تسریع خواهد بخشید.

در عین حال، ششم اگست، باعث آن می شود که انسان هول جنگ را با تمام وجود خود احساس نماید. لنین نشان داده بود که غایت امپریالیسم جنگ است. بعد از جنگ دوم جهانی، قواعد و اصول جدید در پیش گرفته توسط امپریالیسم موجب آن شد که خطرات درگیری یک جنگ جهانی به تعویق بیفتد. در عین زمان، تعداد زیاد جنگ های نیابتی و هم جنگ هایی با وسعت محدود نمایان گردیدند. آن جنگ ها همچنان برای دستیابی به سود بیشتر و تحکیم قدرت راه انداخته می شوند.

در این میان، به حق ترس از اوج گیری چنان جنگ ها، با حملات احتمالی بر اهدافی چون سوریه، ایران و کوریای شمالی، همه را فرا می گیرد. در حالی که گرایش عمده در جهان، مبارزه برای آزادی واقعی و دموکراسی است، بحران اقتصادی و مالی دوامدار و روز افزون در جهان، خطر عمومی جنگ را تشدید می بخشد. به عنوان کمونیست ها، ما به ضد هژمونی امپریالیستی و جنگ می ایستیم.

وظیفه آیکور و نیروهای ترکیب کننده آن، اتحاد با هزاران نیروی مخالف جنگ در سراسر جهان است. ما باید به توجه جهانیان برسانیم که امپریالیسم به جنگ منتهی می شود. نزد مردمان بیشمار هنوز هم تشاویش بسته به توهامات پاسیفیستی موجود است. این توهامات اکثراً آنها را از مبارزه به ضد امپریالیسم باز می دارد.

بیایید در اتحاد با همه آن نیروهایی که با نیروی هسته ای، سلاح هسته ای و جنگ مخالف هستند، خشم خود را به سوی سیستم امپریالیستی متوجه سازیم. این ها درس هائیت از هیروشیما و ناگاساکی.

با همبستگی

ستیفن انگل

Sent & Received Messages :**From: Marxist-Leninist Organisation of Afghanistan (M.L.O.A.)****To: Comrade Luis G. Jalandoni of "The National Democratic Front of the Philippines (NDFP)"**

Dear Comrade(s),

We learnt about our comrade Ka Arman Albarillo and ten other comrades' were killed by the fascist and reactionary regime of the Philippines. The summary execution and the savage and most inhumane way of dealing with the corps of our comrades shows how much their struggle has affected the US-implemented puppet regime in Manila and its imperialist masters.

With extreme contempt for the killers, and in strongest terms possible, we condemn the Philippine authorities' fascist crime; and join other members of world revolutionary movement. Hereby we also express our deepest sympathy and steadfast solidarity to you and your just fight for the rights of your people.

We are more than confident that the horrendous crime of the imperialist-guided regime of Manila can never stop or discourage your glorious revolutionary march towards victory.

Glory to Comrade Ka Arman Albarillo and ten other revolutionaries !

Down with imperialism and reaction!

Long live the International Communist Movement!

Head of the International Affairs Department of

Marxist – Leninist Organization of Afghanistan (MLOA)

ICOR**ICC – Secretariat****30 July 2012****To: the members of ICOR****Proposal for a declaration on 6th August****Dear comrades,**

The secretariat has developed the following proposal, which can be used in agitation and propaganda concerning 6th August (Hiroshima-Day):

Lessons from Hiroshima and Nagasaki

Once again 6th August looms close and the world is forced to remember the horrors of the nuclear holocaust in Hiroshima and Nagasaki.

Today there is a vast movement all over the world against the irresponsible use of nuclear energy. Just recently ICOR and ILPS have undertaken to collect millions of signatures from all over the world against nuclear power and against nuclear arms. This day will serve, without doubt, to spur this campaign on to greater efforts.

At the same time, 6th August also brings home the horrors of war. Lenin had shown that imperialism means war. After the 2nd World War, the new systems adopted by imperialism have resulted in postponing the dangers of a World War. At the same time numerous proxy wars and wars with smaller extend have emerged. They are also waged for enforcing profit and power interests.

There is a just fear of an escalation of such wars, with attacks likely on targets like Syria, Iran and North Korea. While the main tendency in the world is the struggle for genuine freedom and democracy, the continuing and intensifying world economic and financial crisis aggravates the general danger of war. As communists we stand clearly against imperialist hegemony and war.

The task of ICOR and its constituents is to unite with the thousands of forces all over the world who are against war. We have to bring to the notice of the people of the world that imperialism leads to war. For many people, their great concerns are still connected with pacifist illusions. This often holds them back from fighting against imperialism.

Let us create unity with all forces who are opposed to nuclear power, nuclear arms and to war and direct our wrath towards the imperialist system. These are the lessons from Hiroshima and Nagasaki.

In solidarity

Stefan Engel

To contact Oqaab: mloa.oqaab@gmail.com :نشانی نشریه عقاب: